اسناد "سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر" سالهای ۱۳۶۰- ۱۳۶۵

Site „Asnad Razmadegan 1360- 1365": http://www.dialogt.org/razmandegan

از رفیق داریوش کائدپور

ضمیمه ـ ۱

مبارزه طبقاتی و ضدانقلاب بورژوازی در ایران

۱۳۵۶ - ۱۳۶۰

(بخش دوم)

رزمندگان آزادی طبقه کارگر

کارگران جهان متحد شوید

رزمندگان

ارگان تئوریک-سیاسی
رزمندگان آزادی طبقه کارگر

ضمیمه-۱

مبارزه طبقاتی و ضدانقلاب بورژوازی در ایران

۱۳۵۶ - ۱۳۶۰

(بخش دوم)

رزمندگان آزادی طبقه کارگر

(۲) جنبش ۵۷-۵۶

دولت، ماشین بوروکراتیک نظامی بورژوازی، ابزار سیادت طبقه بورژوازی و حافظ سرمایه داری ایران است. دولت سرمایه داری، دیکتاتوری سرمایه داران و زمینداران را بر علیه طبقات محکوم و در راس آنها طبقه کارگر اعمال مینماید. دولت ایران، دولتی که در وابستگی مالی ـ دیپلماتیک به امپریالیسم قرار دارد، در عین حال حافظ منافع بورژوازی و امپریالیسم یعنی متحد جهانی آن میباشد. این دولت حفظ شرایط عمومی بهره کشی بورژوازی از کارگران و زحمتکشان (و تامین منافع سرمایه مالی را که با منافع این بورژوازی در هم آمیخته) بعهده دارد. ضروریات اوضاع اقتصادی و اجتماعی در ایران، بهره کشی سرمایه که در اتحاد با سرمایه مالی خون و جان کارگران و زحمت کشان را میمکید، دولت بورژوازی را وادار به اعمال قهر دائمی در برابر توده ها و طبقه کارگر مینمود.

"تسلط سیاسی همه جا بر اساس ماموریت اجتماعی بوده است و تسلط سیاسی تنها وقتی بطور دائمی مستقر شد که اجرای این ماموریت اجتماعی را تحقق بخشیدند." (۱۸)

قدرت دولتی در جامعه سرمایه داری همواره در خدمت طبقه حاکمه اقتصادی است.

"قدرت دولتی نوین (سرمایه داری) فقط کمیته ای است که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره میکند." (۱۹)

دولت در جامعه سرمایه داری:

" فقط تشکیلاتی استکه جامعه سرمایه داری برای حفظ شرایط عمومی خارجی شیوه تولید سرمایه داری خواه در برابر حملات کارگران و خواه در برابر تک تک سرمایه داران برای خود بوجود آورده است. دولت مدرن (سرمایه داری) بهر شکلی که باشد، عمدتا یک دستگاه سرمایه داری است. دولت سرمایه داران است، کمال مطلوب جامعه سرمایه داری است." (۲۰)

دستگاه دولتی در ایران نیز از ابتدای شکل گیری بورژوائی آن چیزی نبود مگر ابزار صیانت منافع سرمایه داری وابسته، منافع بورژوازی و امپریالیسم. اگر

دولت نقش اقتصادی مهمی در ایران میابد و در جریان پیدایش و تکامل سرمایه دارد ایران ضمنا بعنوان قدرت اقتصادی نیز ظاهر میشود ، تنها بدین مفهوم استکه اعمال ستم و سرکوب سیاسی با فشار و بهره کشی اقتصادی در یك جا متمرکز میشوند .

دستگاه دولتی در فاصله سالهای ۴۱ ـ ۵۶ تحت رهبری بورژوازی بزرگ قرار داشت . بورژوازی بزرگ بخش و فراکسیونی از کل طبقه سرمایه دار ایران بود که در قدرت سیاسی نقش اصلی و تعیین کننده ای را یافته و کل دستگاه بوروکراتیك ـ نظامی دولتی را هدایت مینمود . بعبارت دیگر این بخش از بورژوازی در پشت نام "شاه" فرمانروائی میکرد . "سلطنت مشروطه" سلطنت بورژوازی استو "سلطنت مشروطه" اساسا در ایران چیزی جز سلطنت بورژوازی بزرگ یعنی فرمانروائی وی نبود .

حکومت سلطنتی چنانکه اشاره رفت از سوئی متناسب با چگونگی تکامل سرمایه داری در ایران ، از سوی دیگر مطابق منافع امپریالیسم عمل میکرد . اما این حکومت بویژه منافع بورژوازی بزرگ ایران و انحصارات بین المللی و امپریالیسم را پیش میبرد . در این مورد اندکی مکث میکنیم .

قبلا دیده شد کلیه اشکال سرمایه پس از سال ۴۱ به سرمایه مالی وابستگی عمیقتری میابند . بورژوازی کمپرادور سابق در طی این مرحله از توسعه اقتصاد سرمایه داری ایران به بورژوازی بزرگ (دولتی و غیر دولتی) تحول میابد . این بورژوازی اداره عظیم ترین بخشهای سرمایه را بعهده دارد و بخاطر این موقعیت و فرمانروائی اش بر دستگاه دولتی و در دست داشتن قدرت سیاسی (و تسلط بر دولت ایضاً بمثابه تسلط بر موسسه بزرگ سرمایه داری است) دارای حقوق انحصاری در تولید ، مبادله و توزیع داخلی است . بورژوازی بزرگ در ایران بزرگترین تولید کننده ، بزرگترین بانکدار و بزرگترین تاجر میباشد . این امر نه فقط در مورد بورژوازی دولتی که وجود خود را مدیون دستگاه دولتی و درآمدهای دولتی در سرمایه گذاری ، بازرگانی ، سیستم مالیاتی و غیره است ، صادق میباشد ، بلکه بورژوازی بزرگ غیر دولتی را نیز در بر میگیرد .

به یاد هست که تا سال ۴۱ بورژوازی تجاری ما قبل سرمایه داری تا زمانی که تولید کشاورزی فئودالی و تولید کوچك در شهر و ده بمیزان وسیع و خارج از بازار سرمایه داری امکانپذیر بود ، به موجودیت خود بطور

نیرو مندی ادامه میداد ۰پاره ای از این تجار وسیعا به مبادله کالاهای امپریالیستی پا نهاده و در حقیقت به بورژوازی کمپرادور تحول یافته بودند و پاره ای دیگر در موقع انتقالی قرار داشتند ۰همراه با انباشت بدوی سرمایه داری در ایران ،این بورژوازی که از بدو امر در بازار جهانی قرار گرفته بود و محدوده عمل محلی‌اش از دست وی خارج میشد ،بطریق فوق تجزیه گردید ۰

مارکس در سال ۱۸٤۸ نوشت :

"بورژوازی از طریق بهره کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهانی وطنی داد و علیرغم آه و اسف فراوان مرتجعین ،صنایع را از قالب ملی بیرون کشید۰ رشته های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هرروز نیز در حال از میان رفتن است۰جای آنها را رشته های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است میگیرد ۰رشته هائی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست ،بلکه از دورترین نقاط کره زمین فراهم میشود ۰ رشته هائی که محصول کارخانه هایش نه تنها در کشور معین ،بلکه در همه نقاط دنیا بمصرف میرسد ۰بجای نیازمندیهای سابق که با محصولات محلی ارضا میگردید اینك حوائج نوین بروز میکند که برای ارضا آنها محصول ممالك دور دست و اقالیم گوناگون لازم است۰جای عزلت جوئی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خود را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر میگیرد ۰" (۱۸)

بورژوازی بطور کلی و از جمله تجار به سرمایه بین المللی وابسته میگردند وزمینه های کهن که بر بستر آن سرمایه کهن میتوانست بشکل نیرومندی بروز یابد تدریجا از عرصه به‌کنار زده میشوند ۰با این وجود بخشهائی از بورژوازی تجاری بهمراه بورژوا ـ ملاکان و فئودالها در سال ٤۱ به مقابله با "اصلاحات بوروکراتیك ارتجاعی" شاه پرداختند ۰آنها در این اقدامات شاه محدود شدن و از میان رفتن زمینه های فعالیت خود را میدیدند و از این نظر در پشت سر خمینی و اطرافیانش که منافع آنها را منعکس میکردند ،بمقابله با

شاه پرداختند ۰آنها "دین" خود یعنی "زمین" و "سرمایه سوداگر" را در خطر میدیدند و مرد خدائی یافت شد که بواسطه پیوندش با ایـــن "دین" برای دفاع از آن علم سیاهی را برافراشت۰این مقابله با وجود یکه در آن هنگام بمیزان محدودی خرده بورژوازی شهری، بطور عمده تولیـد کنندگان خرد را در چندین نقطه بدنبال خود کشید، فاقد هرگونه عنصر انقلابی و مقاومتی ارتجاعی آنهم در برابر اصلاحات ارتجاعی بوروکراتیك بود! تقدیر چنان بود که در عرض ۱۵ سال بعدی مثل همه ادیان دیگر این "دین" نیز از درون دگرگون شود ولی بهمان نام بار دیگر در میدان وارد گردد و همان هیئت و مسند و موقعی را اشغال کند که روزی علیه آن لعن و نفریـن ابدی (یعنی بمدت ۱۵ سال تا تصرف همان مسند و موقع) میفرستـــاد! اما این دین بی سبب دگرگون نشد ۰

پس از سال ۴۱ بورژوازی تجاری از نو و این بار حول تولید سرمایـه داری شکل گرفت۰فئودالهائی که دیرتر به "حقایق امور" پی برده بودند، بزودی به این "دین رسمی" تن دادند ۰کالاهای تجارتی فوق العاده متنـــوع گردید و با وحدت یافتن نهائی بازار داخلی، تجارت باز هم بیشتر از سابق رشد کرد ۰این رشد دیگر بمیزان وسیع مبتنی بر تولیدات خرد و تولیـــد کشاورزی فئودالی و بورژوا ــ ملاکی نبود بلکه در بازاری که جدیدا بوجود آمده بود، عمده کالاهای تجارتی را محصولات تولید سرمایه داری چه در سطح جهانی و چه داخلی تشکیل میداد ۰کالاهای تجارتی در واقع از سـه منبع اصلی تامین میشدند: تولیدات امپریالیستی که با صدور کالا و تجارت جهانی تحت قدرت انحصاری سرمایه مالی وارد کشور میشدند، تولیـــدات سرمایه داری داخلی و تولیدات خرد کالائی در شهر و ده۰

این زمینه ها در بازار داخلی واحد و تحت شرایط سرمایه داری مورد مبادله قرار میگرفتند ۰سرمایه تجاری در شرایط جدید در این مجموعه از عوامل بـه فعالیت میپردازد و دیگر موقع و مقام سابق را در تولید و مبادله نداشته، بمقام فرعی و بویژه به حالت درگه رانده میشود ۰بورژوازی تجاری ماقبـــل سرمایه داری نیز بهمراه شرایط فئودالی و ملاکی سابق موقعیت درجه دوم مییابد و تنها در کنار و در رابطه نزدیك با سرمایه تجاری شیوه تولیـــد سرمایه داری و تا آنجا که مناسبات ماقبل سرمایه داری، سرمایه داری عقب افتاده و تولید خرد نقشی در تولید جامعه بطور کلی دارند به موجودیت

خود ادامه میدهند ۰این سرمایه نه آنقدر نابود شود ــ و این هرگز در جامعه سرمایه داری ممکن نیست ــ بلکه با " سرمایه تجاری " به معنی سرمایه داری کلمه ترکیب میشود و به تبعیت (بجای استقلال) از بازار سرمایه داری و منافع کل سرمایه در میآید ۰همین حکم در مورد سرمایه ربائی چنانکه گفتیم مصداق دارد ۰

"سرمایه ربائی" ماقبل سرمایه داری که پیش از ٤١ نیز فوق العاده ضعیفتر از سرمایه پولی بانکها و وام دهندگان بزرگ امپریالیست میباشد ،پس از آن به تدریج به سر نوشت سرمایه تجاری دچار شده ،جای خود را عمدتا به "سرمایه بهره یاب" میسپارد ؛سرمایه پولی اساسا در بانکها یعنی در دست بورژوازی بزرگ داخلی و امپریالیسم متمرکز است ،بانکهای بزرگ ثروتهای کوچك را متمرکز کرده و در جهت سرمایه گذاری به سرمایه داران میسپرند۰ این بانکها که مستقیم و یا غیر مستقیم (از طریق ارز و اوراق اعتباری و غیره) زیر سلطه سرمایه مالی و بانکهای امپریالیستی قرار داشتند ،سرمایه های پولی کوچکتر را بسیار ضعیف و تابع خود نمودند ۰اگر بخواهیم تصویر حتی المقدور دقیقی در اینمورد ارائه دهیم باید بگوئیم که بخش مهمی از اعتبارات و وامهای صنعتی و تجاری اساسا در دست بانکهای بزرگ قرار داشت و این امر اگر چه بقایای سرمایه ربائی کهن را نتوانست از بین ببرد ، (دلیل آنهم عدم سود آوری کافی در همه زمینه ها و انتقال سرمایه بانك ها به محیط های تولیدی کاملا پر سود است)لیکن حتی تولید کنندگان خرد را نیز بخود وابسته نمود ۰بانکها در طی این مدت قدرت بی سابقه ای در اقتصاد ایران بدست آوردند ۰نه فقط تجار بزرگ بلکه تجار کوچك و متوسط و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی شهر و ده را بخود منقید نمودند ۰اما از این نکات چه نتیجه ای حاصل میآید ؟ اینکه از لحاظ پروسه های دورپیمایی سرمایه ،کلیه اشکال ماقبل سرمایه داری (سرمایه سود اگر ، ربایی) به مقام فرعی در اقتصاد سرمایه داری ایران رانده شده و بخش اصلی تجار و تولید کنندگان مستقیما در پروسه سرمایه داری تولید و گردش سرمایه مربوط گشته و در آن قرار دارند ۰آن کسانیکه روزگاری بمثابه سرمایه سود اگر در برابر اصلاحات ارتجاعی بوروکراتیك شاه قرار داشتند ،بمیزان دائم التزایدی به سیستم سرمایه داری جذب شده و در بازار سرمایه داری تجدید سازمان گردیدند ۰

این امر نشان میدهد که بورژوازی ایران بمثابه طبقه واحد ، بورژوازی وابسته به امپریالیسم میباشد که منافع خود را بطور کلی در شرایط پیش گفته دنبال میکند (شرایطی که علیرغم عوامفریبی آن یکی پیرامون "اقتصاد مستقل ، ملی و دمکراتیک" و این یکی پیرامون "خود کفایی ضد وابستگی" و علیرغم اراده هر کسی جز وابستگی چیز دیگری را ایجاب نمیکند) .

پس در این شرایط چه چیزی صفوف بورژوازی را از یکدیگر متمایز میسازد ؟ چه چیزی موجب میشود بمثابه فراکسیونهای بورژوازی ـ در ایران ـ آنها از هم جدا شوند ؟ پیش از هر چیز و اساسا رقابت بر سر سهم بری بیشتری از کل ارزش اضافی تولید شده ، رقابت بر سر سود بیشتر . رقابت بطور کلی ، مبارزه میان سرمایه داران بر سر کسب سود بیشتر است . لیکن رقابت که در بازار سرمایه داری در شرایط حاکمیت نرخ سود متوسط پدیدار میشود میان هر دو سرمایه داری بطور کلی صورت میگیرد . سرمایه داران در بازار سرمایه های متفاوتی را با ترکیبهای ارگانیک متفاوت در برابر هم قرار میدهند و در این بازار سرمایه برخوردار از ترکیب ارگانیک بالاتر سرمایه های با ترکیب ارگانیک کمتر از خود را از میدان بدر میکند و یا به خود مقید میسازد .

این رقابت نه فقط میان تولید کنندگان یک رشته خاص بلکه میان کلیه تولید کنندگان و هم چنین میان کلیه سرمایه داران بر سر توزیع سود میان خود و نرخ سود در میگیرد . ارزش اضافی بشکل سود . سرمایه میان بانکداران ، صاحبان صنایع ، زمینداران و تجار تقسیم میشود . توزیع سود میان اقشار مختلف بورژوازی همیشه مسئله مورد رقابت و درگیری در صفوف بورژوازی است . کل بورژوازی ایران پیش از تحولات ۵۶ ـ ۵۷ در هر سه زمینه تجاری ، تولیدی و بانکی مشغول فعالیت بود . اکنون سئوال خود را تکرار میکنیم : چه چیزی آنها را از هم متمایز می نمود ؟

تحت شرایط مورد بررسی ما ، آنچه فراکسیونهای مختلف بورژوازی را بوجود آورده و شکل میدهد ، اولا ابعاد تمرکز سرمایه و قدرت انحصاری آن و دامنه منافع مستقیم و هنگفتی که در پیوند با سرمایه مالی داشته اند . ثانیا فرمانروائی مستقیم آنها یعنی دامنه و میزان سهم آنها در قدرت سیاسی است . ما فوقا گفتیم که "حکومت سلطنتی مشروطه" شاه فرمانروایی بورژوازی بزرگ دولتی و غیر دولتی با قدرت انحصاری بود . اکنون فراکسیون های اصلی بورژوازی را در ایران به اختصار شرح میدهیم :

بورژوازی بزرگ ــ که بصورت دولتی و غیر دولتی در طی این سالها موجودیت یافته بود ، بزرگترین و متمرکزترین بخش سرمایه ها را در دست خود داشت. این بورژوازی بر مراکز اصلی پولی ــ صنعتی و تجاری مسلط بود و بخاطر موقعیت خاص خود ، چه در رابطه با سرمایه دولتی و ابعاد عظیم سرمایه ــ اشان و چه در رابطه با پیوند بسیار نزدیک میان آنها و سرمایه مالی از قدرت و حقوق انحصاری و دولتی بسیاری برخوردار بود . سرمایه های امپریالیستی اساسا در همین رابطه و از همین مجرا بکار می افتادند . درآمد های نفت و توزیع آنها در دست همین بورژوازی قرار داشت. این بورژوازی نه فقط در تولید و مبادله کالاها نقش مسلط را یافته بود بلکه قدرت سیاسی را نیز در راه تامین منافع خویش بکار میبرد . سرمایه های بزرگ در کلیه رشته ها و در این اواخر در خارج از کشور در پیوند و متابعت از مصالح سرمایه مالی در زمینه سرمایه گذاری ها و در داخل در زمینه بورس ــ بازی و معاملات بزرگ زمین که حاوی سود های عظیم برای آنها بود ، گردش میکرد . قدرت انحصاری بورژوازی بزرگ دست آنرا در محدود کردن فعالیت و میزان سود سایر اقشار بورژوازی باز گذاشته بود . توسعه فعالیت بزرگ سرمایه داری هر روزه صفوف بورژوازی متوسط و کوچك را که عمدتا در رشته های تولید صنعتی و تجارت سرمایه گذاری کرده بودند ، بیشتر تحت فشار قرار میداد . موقعیت انحصاری بورژوازی بزرگ هرگونه امکان رقابت و سود بیشتر در توزیع عمومی سود را برای بورژوازی کوچك و متوسط ناممکن و محدود میکرد . رقابت در صفوف بورژوازی ایران در همان چهارچوب بازار داخلی و تحت سلطه سرمایه مالی امکانپذیر بود . و بورژوازی کوچك و متوسط پیوسته در این چهارچوب مقهور بورژوازی بزرگ میگردید . تجار متوسط در برابر خود بزرگترین تاجران را که از امکانات گمرکی بمراتب بیشتر و سرمایه هنگفتی برخوردار بود ، میدیدند . گسترش فروشگاههای بزرگ و زنجیره ای که بمثابه توزیع کننده عمده و جزء بودند ، ضمن آنکه توزیع کنندگان کوچك را خلع ید میکرد ، میدان عمل این بورژوازی را تنگ مینمود .

در طی بحران اقتصادی سالهای ۵۵ــ ۵۴ بورژوازی بزرگ چه بکمك قدرت اقتصادی خود و چه بکمك قدرت سیاسی (دادگاههای صنفی و سایر موسسات دولتی) فشار بحران اقتصادی و تورم را بزیان آنان و با سلب مالکیت شان به این بخش منتقل مینمود . البته اساسا فشار این بحران به

خرده بورژوازی و توده های طبقه کارگر اعمال میشد ،لیکن بورژوازی متوسط نیز از این بی نصیب نماند .این یك قانون اساسی هر بحران سرمایه داری است که در اینجا بشکل خشونت باری از جانب بورژوازی بزرگ علیه بورژوازی متوسط و کوچك اعمال میگردید .نباید ناگفته گذاشت که خرده بورژوازی شهری نیز در این بحران تحت فشار شدید بورژوازی بطور کلی سلب مالکیت، خانه خراب و ورشکسته میشد .

وارد کردن میوه های خارجی بقیمت ارزان در عرض چند سال بخشی از سود بورژوازی کوچك و متوسط را به بورژوازی بزرگ انتقال داد .این بورژوازی با تاسیس مراکز توزیعی وسیع و انبارهای دولتی و غیر دولتی با حجم های فوق العاده درصدد از میدان بدر راندن هر چه بیشتر بورژوازی متوسط ایران بود (طرح بازار بزرگ تهران) بویژه تسهیلات گمرکی ،بندری و اداری که بورژوازی متوسط در درجه دوم از آنها بهره میجست،در استفاده وی قرار داشتند .

بورژوازی بزرگ که شامل دربار و اعضای خاندان سلطنتی در راس آن میشد ، در رابطه با سرمایه امپریالیستی ،اتحاد نزدیك و استواری با امپریالیسم امریکا داشت.اگر چه امپریالیستهای اروپائی ،ژاپن و شوروی و متحدانش از سرمایه گذاری وصدور کالا و پروژه های مشترك بسیاری با ایران برخوردار بودند و اگر چه مثلا در رشته هائی ژاپن و آلمان غربی موقعیت بهتری از امپریالیسم امریکا داشتند ،ولی چه از جهت نظامی ـ سیاسی و چه اقتصادی امریکا امپریالیسم مسلط در ایران بود و بورژوازی بزرگ با آن پیوند نزدیك داشت .

بورژوازی متوسط ـ عمدتا در رشته تولید و تجارت سرمایه داشت.فعالیتهای بانکی اساسا خارج از کنترل این بخش از بورژوازی بود و یا حداکثر آنها بعنوان سهام داران درجه دوم با سهام های کمتر در چنین مراکزی سرمایه گذاری داشتند .معاملات پولی تا حد ناچیزی در بازار در میان این بخش از بورژوازی خارج از حیطه مستقیم بانکها صورت میگرفت.ولیك ابعاد سرمایه ـ های بازار و بویژه وابستگی آنها به بانکهای بین المللی و اتکا به ارز خارجی قدرت فوق العاده ای را به بانکها میبخشید و کلیه معاملات مالی را تابع آن مینمود .بخشی از بازار تهران نمونه ای از این بورژوازی را نشان میدهد . هم چنین لیبرالهائی از قبیل سردمداران "جبهه ملی" نمونه هائی از

سرمایه داران صنعتی متوسط را نشان میدهند .

این بخش از بورژوازی همواره در رقابت با بورژوازی بزرگ ناتوان بود . زیرا موقع انحصاری و ابعاد سرمایه های بزرگ یا آنرا وادار به تبعیت از این سرمایه ها مینمود و یا آنکه آنان را دچار ورشکستگی میساخت. اختلاف بورژوازی متوسط (و دنباله روان کوچکش) با بورژوازی بزرگ برسر "توزیع عادلانه" سود در صفوف بورژوازی یکی از مهمترین مضامین درگیری درون بورژوازی را تشکیل میدهد . این بورژوازی خواهان تسلط خود بر منابع انباشت و سود بیشتر در بازار جهانی سرمایه داری بود . این بورژوازی خواهان تصاحب بخش بیشتری از "سود" تصاحب مستقیم سرمایه های بزرگ و تبدیل سود بورژوازی بزرگ بسود خود بود : او خواهان آن بود که بزرگ شود ! همه فریاد های "عدالت طلبانه" این بورژوازی جز در سهم بیشتری از سود در هیچ چیز دیگر خلاصه نمیشود !

بهمین علت آنان با بورژوازی بزرگ و حامی عمده آن امپریالیسم آمریکا که وابستگی دولتی ایران بدان بارز و آشکار بود ، تا آنجا که با آن در سود بیشتر سهیم گردند و یا جای بورژوازی بزرگ را بگیرند ، درگیر بودند . در حقیقت این سلطه امپریالیسم آمریکا و سرمایه مالی عظیمی که بوسیله آن در ایران عمل مینمود مستقیما با قدرت انحصاری بورژوازی رابطه داشت و بورژوازی متوسط ناچار بود اگر حیات خود را در این تصرف سرمایه ها میدید ، در اتحاد با این یا آن امپریالیسم رقیب با امپریالیسم آمریکا در محدوده معینی و در وابستگی به کل جهان امپریالیستی درگیر شود . از اینجا اختلاف میان بورژوازی بزرگ و متوسط در ایران با رقابت میان امپریالیستها برای تصرف مواضع اقتصادی و سیاسی در ایران به یکدیگر پیوند میخورد ، چنانکه در مسیر آتی تاریخ بدان باز خواهیم گشت . بورژوازی متوسط که خود در وابستگی به سرمایه مالی قرار دارد ، در مبارزه برای تامین منافعش و کسب سود بیشتر و تسلط بر سرمایه بزرگ از جانب این یا آن امپریالیست مورد حمایت قرار داشت .

همانطور که مقدمتا "جمهوری بورژوائی" خود را جایگزین "سلطنت" بورژوازی مینماید تا همه بورژوازی فرمانروائی کند ، همانطور هم چهارچوب اقتصادی ایران بی آنکه در محتوی تغییری وارد آید ، در شکل آنهم از جهت دامنه وابستگی مستقیم به این یا آن امپریالیست دگرگون میشود :

بنیاد های اقتصادی سیاسی بورژوازی بزرگ نباید از بین برود بلکه باید به دست وی بیفتد !

این است عمده ترین تقسیم بندی قابل اتکا در دوره پیش از قیام در مورد اقشار بورژوازی. بعدا خواهیم دید که وجود عناصر و حتی گروههایی از بورژوازی بزرگ در میان بورژوازی متوسط و بالعکس، نقش چندانی در روند بررسی ما نمیتواند داشته باشد. همه آن مذاهب و گرایشات سیاسی درون بورژوازی، همه آن آرمانهای خدائی که همچون "حقایق جاویدان" احیاء میشوند، محتوایی جز این نداشته اند.

یکدوره رونق اقتصادی که از سال ۱۹۷۲ به بعد و به دنبال افزایش درآمد ایران از نفت بوجود آمد بزودی در عرض ۳ سال خاتمه یافت. بورژوازی بزرگ که در این زمان در اتحاد با سرمایه مالی و تبعیت از آن بخشی از درآمد های نفت را جهت سرمایه گذاری به خارج از کشور روانه میکرد، در عین حال بخاطر نیازهای فزاینده اقتصادی مجبور به اخذ وام از کشورهای امپریالیستی گردید. کاهش درآمد نفت و درآمد دولت از رشته های مالیاتی (مستقیم و غیر مستقیم) و گمرکات، امکانات گسترش سرمایه گذاری را محدود ساخت و بحران بین المللی که در همین زمان با تورم فزاینده خود را تجلی بخشید "طرحهای دولتی" را ناتمام باقی گذاشت. رونق دوساله که با افزایش اشتغال بطور نسبی همراه بود ناگهان با کسر بودجه عظیم دولتی و سقوط سیستم اعتباری متوقف شد. بازپرداخت های بانکی، میلیاردها تومان وام و اعتبار که در همین سه سال قبل با چشم انداز رونق ابدی سرمایه از طرفی به سرمایه داران پرداخت شده بود و از طرف دیگر به دهقانان، خرده بورژوازی و بالاخره مصرف کنندگانیکه میبایست برای رسیدن به دروازه تمدن بزرگ و عبور از آن بعنوان یك ایرانی "پیکانی" داشته باشند، مرتبا به تعویق افتاد و اقساط بازپرداخت نشده از همان سالهای ۵۴ و ۵۵ بانکها و تجار را در معرض ورشکستگی قرار داد.

بیکاری و خانه خرابی با سرعتی فوق العاده گسترش یافت، فرار دهقانان از روستاها بسوی شهرها و حتی دقیقتر "خارج از محدوده" جائیکه حتی حقوق یك شهروند عادی جامعه بورژوائی را از دست میدهند، امواج جدیدی از بیکاران را بر کارگران بیکار قبلی افزود. در کنار و در دل شهرهای رسمی حلبی آباد ها، کپرنشین ها و آلونکهای واقع در گودها سر بر

افراشتند ،گو اینکه در پناه آسمانخراشهای بورژوازی با چشم دیده نمیشدند ولی مقابله دائمی ،روزانه و شبانه اشان با مامورین پلیس و شهرداری که دستور ویران ساختن این نشانه های "بی تمدنی و بی قانونی "راداشتند، موجودیت آنها را رسمی مینمود !

از مختصات بحران اقتصادی ایران که بدین ترتیب فرا میرسید افزایش،تورم و فلج شدن زندگی کارگران و خرده بورژوازی فقیر شهر وده و تشدید فشار به سایر اقشار بورژوازی بود ۰نه تنها باز پرداحت وام و اقساط گوناگون در این اوضاع آنان را به فلاکت بیشتری میکشانید ،بلکه پس از افزایش قیمت نفت، قیمت اجناس مصرفی ،کرایه خانه ،دارو و خدمات بهداشتی و ساختمانی چنان بالا رفته بود که سطح معیشت را بسرعت تنزل میداد ۰دستمزد ثابت کارگران و حتی کارمندان دولتی در مقابله با تورم کمر شکن ــ تورمی که بعد ها میبایست باز هم کمر آنان را خرد کند ــ بمبلغ ناچیزی سقوط کرده بود ! در سالهای افزایش قیمت نفت ،مواد غذائی در پائیز هر سال ۳۰ درصد گرانتر شد و در سال مالی ۷۵ ــ ۱۹۷٤ اجاره بها در تهران ۲۰۰٪ بالا رفت و در سال مالی ۷٦ــ ۱۹۷۵ یکبار دیگر ۱۰۰٪ افزایش یافت۰سرمایه گذاریها ی صنعتی از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ کاهش میابد و در مقابل سرمایه به واردات کالاهای مصرفی مختلف و رشته های غیرمولد کشیده میشود ۰رشته ساختمان سازی ،خرید و فروش زمین ،بورس بازی بیش از هر زمان دیگر جذب سرمایه میکند ۰

فاصله میان دستمزد های واقعی و قیمتهای رایج بازار بیشتر شده و کارگران و زحمتکشان بیش از پیش به فقر و درماندگی دچار میشوند ۰افزایش بیکاری و "بیکاری ثابت" بر این فقر فزاینده باز هم دامن میزد ۰ابعاد بیکاری برای اولین مرتبه در سال ۱۳۵۵ به یك میلیون نفر میرسد !یعنی چیزی در حدود ۱۰٪ کل نیروی کار ایران ۰

آثار تقسیم بین المللی کار ــ یا بهتر سرمایه ــ در طی بحران بخوبی در ایران ظاهر شد ۰ توقف تولید در بعضی مراکز تولیدی که در سطح جهانی از سود آوری کمتری برخوردار بودند ،و انتقال سرمایه ها از تولید به تجارت کالاهای مشابه خارجی نشان میدهد که توسعه و تخصیص سرمایه ــ گذاری در ایران تابع منافع سرمایه مالی میباشد و این ابعاد بحران را بسی حاد تر میکرد ۰

مبارزات کارگران از سال ۵۵ بدینسو برای افزایش دستمزد ها و کاهش قیمت ها ابعاد جدیدی گرفتو با اعتصابات پراکنده ای خود را آشکار ساخت. کارگران که قادر به پرداخت هزینه های سنگین اجاره نبودند در محوطه های اطراف شهر "خارج از محدوده رسمی" به طور مخفیانه به خانه سازی آغاز کردند و دولت دستور داد کلیه این اماکن ویران شوند. کارگران و توده های فقیر شهری، فراریان از ده و بیکاران در این محل ها برای جلوگیری از ویران ساختن خانه هایشان بمقابله با عمال رژیم پرداختند و بدینوسیله کینه و نفرت مردم، کارگران و زحمتکشان بر علیه رژیم سرمایه داری و عواقب آن در عملیات توده ها ظاهر شد. اولین جرقه های جنبش انقلابی زده شد! حریق میبایست پس از این همه گیر شود!

بموازات تشدید بحران، سیاستهای بورژوازی بزرگ که همان سیاستهای دولت بودند، تشدید سرکوب و فشار بر کارگران و زحمتکشان و جلوگیری از هر گونه مبارزه آنها جهت تغییر شرایط زندگیشان را در دستور قرار داد. دولت دست به عوامفریبی "حمایت از مصرف کننده" و "مبارزه با گرانفروشی" زد. "مبارزه با گرانفروشی" یکی از سیاستهای اصلی بورژوازی بزرگ و دولت میگردد. این در حقیقت محدود کردن دامنه سود بورژوازی متوسط و کوچك، بویژه تجار از سویی و خانه خرابی بیشتر خرده بورژوازی شهری را در پی داشت. فشار به خرده بورژوازی شهری تشدید شد. مطابق گزارشات رسمی سیاست مبارزه با گرانفروشی موجب دستگیری حداقل ۳۱ هزار تن از تجار و خرده بورژوازی شهری (کسبه) شد، که از این عده ۸ هزار تن محکوم به زندانهای کوتاه مدت و ۲۳ هزار تن تبعید شدند. در میان این عده علاوه بر کسبه و تولید کنندگان خرد، جمعیت قابل ملاحظه ای از تجار بازار (تهران، اصفهان، تبریز و شهرستانها) وجود داشتند. بورژوازی بزرگ بدینوسیله فشار بحران را به بخشهای دیگر بورژوازی منتقل مینمود و در این راه از قدرت سیاسی نهایت بهره را میجست. همین بحران که برای بورژوازی بمنزله رقابت شدید بر سر سود بود، برای طبقه کارگر به معنای کاهش دستمزد ها و محکومیت به بیکاری، فقر و بی خانمانی و برای خرده بورژوازی بمعنای خانه خراب شدن و در موارد زیاد سلب مالکیت بود. بدین ترتیب بورژوازی متوسط و توده های مردم و طبقه کارگر مواضع گوناگون در قبال بحران داشتند. زیرا برای آنها معانی و اثرات متفاوتی داشت. مواضعی

که با هم متضاد بود .
سایر ادعاهای رژیم مبنی بر اینکه ما در مقابل "غرب و آمریکا می ایستیم و رابطه نابرابر کنونی را از بین میبریم" ، "غرب باید نفت را گرانتر بخرد" و "اگر قیمت نفت باز هم کاهش یابد ما دیگر آنرا صادر نخواهیم کرد" جز ادعاهائی برای فریب توده ها نمیتوانست باشد . بحران بر فراز همه این ادعا ها شکننده تر ادامه یافته بورژوازی در پناه آن تمرکز مبنی بر سلب مالکیت را با جدیت بیشتر دنبال مینمود . اعلام ورشکستگی از جانب تجار و صاحبان صنایع متوسط و کوچك در سالهای ۶ ــ ۵۵ ارقام بالاتری را نشان میدهد. ارزش ریال در مقابل دلار سیر قهقرائی را در پیش گرفت و بخودی خود سیر صعودی قیمت ها با سرعت بیشتر حفظ شد . شاه اعلام نمود برای تثبیت قیمت ریال آنرا از سیستم جهانی دلار خارج خواهد ساخت. اما اینهم عملا ادعائی کاذب بیشتر نمیتوانست باشد ؛ تا وقتی در واقعیت جامعه ، یعنی سرمایه داری وابسته حبرا دلار حکم میراند ، ریال محکوم به تبعیت از آن بود و هیچ ادعائی این روند را عوض نمیکرد .

اثر متقابل این اقدامات درون بورژوازی جبهه گیری آشکار بورژوازی متوسط بر علیه بورژوازی بزرگ بود در حالیکه کارگران و توده های زحمتکش مردم به مبارزه علیه حکومت برای بهبود زندگی و کاهش فشار سرمایه داری کشیده میشدند ، بورژوازی متوسط (اعم از صنعتی و تجارتی) به نحوه تقسیم درآمد نفت ، نحوه قیمت گذاری ، تسهیلات گمرکی و حمایت دولتی از سرمایه داران بزرگ معترض بود . تجار بازار که اساسا بخش متوسط و پائین بورژوازی تجاری (در مقابل تجارت بزرگ دولتی و غیر دولتی) را تشکیل میدادند ، به مقابله برخاسته و در میان خود دست به ایجاد شرکتهای تعاونی ، قراردادهای حمایتی ، صندوق های وام و "قرض الحسنه" زده ، آشکارا اعلام کردند که از سیاستهای حکومت شاه ، سیستم مالیاتی و سیاست اعتباری بانکها حمایت نخواهند کرد . تولید کنندگان صنعتی (بورژوازی مولد) متوسط نیز در این میان به اعتراضات مشابهی دست زده و خواهان تغییراتی بویژه در مورد حقوق گمرکی کالاهای صنعتی مورد نیاز آنان ، مواد خام ، وامهای بانکی و حمایت دولتی میگردند .

بورژوازی متوسط در برابر بورژوازی بزرگ و انحصاری قرار میگیرد و خواهان شرایط مساوی سیاسی در این مبارزه اقتصادی میگردد . ایده "احیای قانون

اساسی " و شکل گیری مجدد " جبهه ملی " ،گسترش دوباره نفوذ خمینی و روحانیون طرفدار وی پس از ۱۵ سال تبعید به این امر مربوط است . شکاف در صفوف بورژوازی ناشی از اولا ،مبارزه بر سر تو زیع عمومی سود و تخفیف فشار بحران برخود و یا از روی دوش خود برداشتن آن و ثانیا ، مبارزه بر سر قدرت سیاسی مستقیم جهت اعمال سیاستهای مطلوب خود بر اقتصاد کشور .اما این علت دوم تنها هنگامی بطور جدی مطرح میشود که بورژوازی متوسط در می یابد ،تحت فشار توده ها و مردم دیگر بورژوازی بزرگ برهبری شاه قادر به حکومت نیست و با او "حکومت طبقه بورژوازی" نیز بخطر افتاده است.بدینسان در آستانه جنبش ۵۷ـ ۵۶ نه فقط وضع اقتصادی و ستم و استبداد سیاسی رژیم شاه کارگران و زحمتکشان شهری را به مقابله با حکومت و دولت فرا میخواند ،بلکه در درون بورژوازی نیز رقابت و اختلاف منافع به انشقاق سیاسی بورژوازی منجر گردید .

یکی از روزنامه نگاران انگلیسی (فرد هالیدی) در توصیف بازاریان ایران می نویسد :

"موقعیت بازار به درجاتی در اثر گسترش تاسیسات تجاری جدید و سوپر مارکتها و موسسات مالی (بانکها) در مخاطره قرار گرفته است،اما این تغییرات به اندازه ای که خود بازاریان ادعا میکنند ،شدید نبوده است.آنان خود را با شرایط دگرگون شده ایران انطباق داده اند ." (۲۰)

وی اضافه میکند :

"بازاریان هنوز هم یك سوم واردات و دست کم دو سوم خرده فروشی کشور را کنترل میکنند.صرافان بازاری کماکان به تامین بودجه مالی به نرخهای تا حدود ۵۰٪ برای کسانیکه نمیتوانند از بانکها وام بگیرند ،اشتغال دارند . چیزی که بازاریان را خشمگین تر کرده اقدامات دولت در جهت کنترل خود بر آنان بوده است ." (۲۰)

پابپای شکل گیری اعتراضات توده ای ،فراکسیونهای بورژوازی متوسط که از امکانات بیشمار جامعه سرمایه داری بعنوان جزئی از طبقه بورژوازی برخوردار بودند ،نیز شکل گرفتند .ما اکنون میدانیم که انگیزه و اسباب اصلی اختلافات شاه و فراکسیون حاکم بورژوازی با ایندسته اخیر در چه چیزی نهفته بود و

از هم اکنون میتوان فهمید که از ابتدا و در روند توسعه جنبش چگونه دو جریان کاملا متضاد میبایست از این دو نطفه رو در روی هم قرار گیرند. ولی حالا ما اندکی از سیر حوادث جلو افتاده ایم. برای دنبال کردن حلقه بهم پیوسته و منطق درونی وقایع سیاسی و تحولات اجتماعی در طی سال های ۵۶ـ۵۷ به احزاب سیاسی طبقات گوناگون مستقلا نظری میافکنیم.

خرده بورژوازی شهری از دیرباز تشکلهای خاص خود را داشت. این تشکل ها بویژه پس از سال ۱۳۴۵ مجددا سازمان یافته و تحت عناوین "مجاهدین خلق ایران" و "سازمان چریکهای خلق ایران" اعلام وجود کردند.

خرده بورژوازی اساسا با این ایده قدیمی "جبهه ملی" و "حزب توده" که "شیوه مسالمت و پارلمان" بهترین راه پیش بردن "تحول" در جامعه است، مرزبندی نمود. ایده لیبرالی و بورژوا رفرمیستی مبتنی بر "عدم توسل به قهر" و "شیوه های پارلمانی" که از مدتی قبل کاملا شکست خورده بود، دیگر خرده بورژوازی را ارضا نمیکرد. روشنفکران خرده بورژوازی در برابر روند توسعه سرمایه داری پس از سالهای ۴۱ که با سرعت بیشتری تولید کننده خرد را از میدان بدر میراند یا به سرمایه منقید مینمود، در برابر امپریالیسم که در روند مزبور نقش همراه و شریك نیرومند را به عهده داشت، به دفاع از مالکیت خرد و رفع ستم از آن زیر نام خلق میپردازند.

خرده بورژوا و یا متفکرین آن بفراخور احوال طبقاتی خود قادر به فهم مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی نبوده و اهمیت و مضمون تاریخی آنرا درك نمیکند. آنها همه نتایج وخامت بار و ناگزیر تکامل سرمایه داری را ناشی از دولت دانسته و بر علیه "دولت" و اقدامات آن و برای سرنگون ساختن آن دست به هر گونه ماجراجوئی میزنند. از نظر خرده بورژوا، انقلاب نه در مبارزه طبقات تحت ستم و استثمار شوندها طبقات حاکمه و استثمارگر بلکه در مبارزه سازمانها و دولت خلاصه میشود. تاریخ را "قهرمانان" و "پیشاهنگان" میسازند. اتناقض ذاتی دیدگاه خرده بورژوازی، طبقات اجتماعی با منافع گوناگون را در زیر نام مردم (خلق) میپوشاند و برای این خلق ـ بی آنکه بر طبقه معینی اتکا نماید ـ برنامه میریزد. و این خلق را، که گوئی خود به خود بیحرکت و مرده است، به کمك قهرمانان و پیشاهنگان بحرکت در میاورد. "سازمان موتور کوچکی است که موتور بزرگ (خلق) را" راه میاندازد.

نتایج فعالیت احزاب رفرمیست بورژوائی مثل حزب توده و جبهه ملی بالاخره این روشنفکران را به این سمت راند که به مبارزه مسلحانه آوانتوریستی با حکومت شاه که دیکتاتوری بورژوازی را به عیانترین شکل آن اعمال مینمود و بعنوان یکی ازاستبدادی ترین حکومتهای جهان شناخته میشد ، برخیزند و مقامات سیاسی داخلی و یا مستشاران خارجی را ترور نمایند . مبارزه ایجدا از توده ها ، آمیخته با ناشکیبائی خرده بورژوائی و کناره گیر از تضاد کار و سرمایه و بنام دفاع از خلق که بورژوازی را نیز در برمیگرفت .

سازمان مجاهدین خلق که مستقیما در نتیجه بهم پاشیدن جبهه ملی پس از سال ۴۱ پدیدار شد در لابلای همه توهمات و تخیلات خود پیرامون "جامعه بی طبقه توحیدی" ، " قسط اسلامی " و غیره از قطع سلطه امپریالیسم و انجام اصلاحاتی بسود خرده بورژوازی ، از میان بردن " حکومت شاه " و غیره سخن میگفت . این تشکل که به بخشهای میانه حال و مرفه خرده بورژوازی ، نزدیك بود ، ایدئولوژی مذهبی رفرم شده و امروزی شده اش را که گویا جامعه را بر بنیاد فطری و الهی خود باز میگرداند و طبیعت بیگانه شده آنرا (یعنی مالکیت خرد را) بدان باز پس میدهد ، پوشش و ردای عقاید سیاسی خویش میبافتند . ناتوانی و عجز و تناقض آنان در درك واقعیت زنده تخاصم طبقاتی و سیر و اهمیت آن ، مجاهدین را به تعبیرهای قرآنی راهنمائی میکرده که "حدید" را "اسلحه" و " مستضعفین " را همان "مردم ـ یا خلق ستمدیده " و بالاخره " وراثت " آنان را در زمین تقدیر گریز ناپذیر معرفی مینمود . تعبیراتی که مثل هر تعبیر مذهبی دیگری از مبارزه جاری ، نام خود را از اعصار مرده میگیرند و محتوی خود را از جهان زنده ، اما آن نام و شکل این محتوی را به اسارت در میآورد و مضمون حقیقی را پنهان میسازد چنانکه گوئی مجاهدین در وجود شاه و دستگاه دولتی وی ، انتقام "حسین بن علی" را از " یزید بن معاویه" میگیرند !

مجاهدین خلق در هنگام پیدایش خود گریز هائی التقاطی خرده بورژوائی به اقتصاد سیاسی مارکسیستی میزنند تا بدینوسیله نشان دهند چشمی نیز به آینده دارند ، اما این چشم در آینده نیز در پی گذشته است : تقدیس مالکیت ! تقسیم مالکیت ! "خواست جامعه بی طبقه" در عین حال حفظ بنیاد های طبقاتی و جدا کردن این خواست از مبارزه تنها طبقه قادر به آن یعنی پرولتاریا و احاله آن به "عدالت ابدی خداوند" ، " توحید

در مالکیت خصوصی " اینه در لغو آن ۰ مجاهدین دیالکتیک را قبول دارند زیرا "خداوند چنین مقرر داشته است که جهان مادی مخلوق وی بر اساس اصول دیالکتیک هدایت شود " دیالکتیک با اصل "هدایت الهی" در نزد آنان تکمیل میشود ، اما نه بدانجهت که تکامل یابد ، بلکه بدانجهت که سقوط کند تا دنیای واقعی بشیوه نظری وارونه گردد ، واقعیت قلب شود و زندگی خرده بورژوا نه بر اساس واقعیت عینی بلکه بر تحلیل های ایده آلی و ذهنی او استوار شود ، بر اساس آرمانهائی که در ذات خود جز تناقض و تضاد چیزی نیستند ، تعیین پذیرد ۰

دیدگاهها و خواسته های سیاسی مجاهدین مطابق دمکراسی خرده بورژوائی بود و با تناقضات عدیده ای به پیش میآمد ۰ آنها در آنزمان خواهان مصادره اراضی اربابان متولی ، نه موقوفات ، خواهان انحلال و نابودی ماشین دولتی "حافظ شاه" و جایگزینی آن با " حاکمیت مردمی " و "خلق" پرتضاد ، خواهان لغو و نابودی وابستگی و تبعیت از امپریالیسم ، مصادره و ملی کردن سرمایه های بزرگ بودند ۰ اما طبیعتا همه جا این خواسته ها یک جانب "لیبرالی" عمیق را حمل میکرد ۰ آنها حق ملل در تعیین سرنوشت خود را بشیوه های خرده بورژوا ـ لیبرالی که هرگز قادر به انفکاک از شوونیسم بورژوازی نمیباشد ، در خود مختاری خلاصه مینمودند و به عبارت دقیق تر تا حق جدائی و تشکیل دولت ملی خاص آنرا برسمیت نمی شناختند ۰ آنها مسئله دهقانان را تا حد ملی کردن کلیه اراضی طرح نکرده ، بویژه بر روی اراضی موقوفه پرده ساتر میکشانند و در مورد آن سکوت میکردند ۰ آنها درباره ماهیت طبقاتی "حاکمیت مردمی" چیزی نمیگفتند و طبقات واقعی را در لفافی از ایده های غیر واقعی پنهان میکردند و منافع متضاد را به هم نزدیک مینمودند ۰ شکل حکومت و محتوی آن بنحوی به اتحاد منافع طبقات متضاد شبیه بود که عملا جز حکومت بورژوازی نبود ۰ منظور آنها از قطع سلطه امپریالیسم بطور اخص قطع نفوذ آمریکا و بطور اعم خواهش "معصومانه در کاهش فشار سرمایه بزرگ و مالی بر خرده بورژوازی بود و هرگز مبارزه علیه امپریالیسم را بطور پیگیری مطرح نکرده ، بلکه عمدتا آنرا از جهت شکل سیاسی و فشار اقتصادی بر اقشار خرده بورژوازی پیش میکشیدند ۰

از نظر مجاهدین ، حکومت آتی میبایست اسلامی باشد ۰ آنها آنزمان در وجود اکثریت آخوندها ، خادمین شاه را می دیدند ولی هرگز بطور قطعی

جدائی دین از دولت را ترویج نمیکردند و بدان اعتقاد نداشتند. ولی خود نیز مقدمتا بنام دین علیه شرک یعنی علیه ستم به خرده بورژوازی و خانه خراب شدن آن برخاسته بودند. مجاهدین خواهان حکومت مذهبی ـ اما نه الزاما حکومت آخوندها ـ بودند. آنها در مقابل مذهب رسمی شیعه "اسلام انقلابی و مترقی" را پیش‌مینهادند و بدینوسیله آشکارا میساختند که خواست "ترقی و انقلاب" در میان آنها به شدت اسیر واپسگرائی و لیبرالیسم میباشد.

پس ایدئولوژی مجاهدین مثل هر خرده بورژوای دیگر یکسوی ارتجاعی داشت که بسته به اوضاع و احوال میتوانست تقویت گردد و بر بنیاد متناقض وجود اجتماعی آنان عمل نماید و عمل نمود. در مجموع مجاهدین بمثابه دمکراتهای خرده بورژوا هرگز تا حد دمکراسی انقلابی بالا نمیآیند و همواره اگر چه گاه بگاه بدان نزدیك میشدند، اما فاصله خود را با آن محفوظ نگاه میداشتند.

ایده های ارتجاعی در مجاهدین بویژه پس از انشعاب در درون آن تقویت شد و بشکل نوعی "اسلامگرائی خالص‌ضد کمونیستی" در امثال شریف واقفی ها خود را نشان داد. اگر انشعابیون می بایست تا شکل گیری قطعی پرولتاریائی هنوز خود را از ایده ها و شیوه های برخورد خرده بورژوائی برهانند، مجاهدین برعکس‌این انشعابیون را که ابتدائا به جلو به دمکراسی انقلابی پرولتری نظر داشتند با همان ایده ها و شیوه ها مورد حمله قرار دادند. انشعاب درون مجاهدین مبین تناقضات وسیع اندیشه و عمل خرده بورژوائی آنان بود که خود را بصورت تضاد ایدئولوژیك ـ سیاسی ظاهر نمود و جریانی بسمت دمکراسی انقلابی را از آن جدا ساخت (انشعاب مجاهدین م ـ ل).

مواضع و شعارهای مجاهدین در میان بخشهائی از خرده بورژوازی، دانشجویان، کارمندان اداری، کسبه و همچنین دانش‌آموزان از نفوذ برخوردار بود. تا پیش‌از انشعاب در میان مجاهدین، بازار و آخوندهای طرفدار خمینی با نیم نگاهی به آنان سعی در تقویت هر چه بیشتر گرایشات ارتجاعی اشان نمودند. خمینی در مقابل مجاهدین نه تنها هرگز مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه را تائید ننمود، بلکه حاضر به محکوم نمودن اقدامات ضد کمونیستی وسرکوب خلق ظفار هم نشده و گفت: همه اقدامات شاه را که نمیتوان رد کرد!

همه آنها که ضد اسلام نیست! طبیعتا کوشش خمینی و اطرافیانش جلب مجاهدین از زاویه تزلزلات خرده بورژوائی در قبال بورژوازی بود ، کاری که بعدا بدان توفیق یافت و پس از وی لیبرالها آنرا پیشه خود ساختند (ر.ک. بخش ۳) . پاره ای از آخوندها از قبیل طالقانی ، اشراقی و ... گاه بگاه بمناسبت هائی و جبهه لیبرالی خود را با وجهه مجاهدین درمی آمیختند . این درهم آمیزی چنانکه خواهیم دید بعدها عمیقتر گردید اما آنگونه که مفهوم است نه با دنبال روی لیبرالها از مجاهدین ، بل مجاهدین از لیبرال ها ، پروسه تاریخی طبقاتی خود را طی نمود .

"سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" نیز تشکلی خرده بورژوا دمکراتیک بود . پایه عمده آن دانشجویان ، کارمندان و معلمان و ایدئولوژی و خط مشی آن ترکیبی از نظرات بین المللی خرده بورژوازی دربره ـ کاسترو و دیگران آمیخته با مارکسیسم تحریف شده ، خرو شچفیسم بود . این سازمان که از نظر ملی در برخورد به حزب توده بورژوا ـ رفرمیست پدیدار شده بود ، واکنش خرده ـ بورژوائی ناگزیر در برابر خیانتها و ضرباتی بود که مشی پارلمانتاریسم ـ رفرمیستی حزب توده بر جنبش انقلابی ایران در گذشته وارد ساخت . اما عکس العمل خرده بورژوائی در اینجا ـ چنانکه در هر جای دیگر ـ عبارت بود از ارائه آوانتوریسم و مشی تبلیغ مسلحانه در برابر پارلمانتاریسم ، در عین حال حفظ بسیاری از همان عناصر اپورتونیسم در نظرات خرده ـ بورژوائی پیرامون انقلاب و دمکراسی . چریکهای فدائی خلق هرگز نسبت به امپریالیسم شوروی ، مسئله راه رشد غیر سرمایه داری و انقلاب ایران موضع قاطعی نداشتند (در مورد شوروی تنها نسل اول چریکهای فدائی به رهبری احمدزاده و بعدا حمید مومنی توانستند مواضع نسبتا قاطع ارائه دهند) هرچه س.چ به سالهای ۵۶ ـ ۵۷ نزدیک تر میشود ، این آمیختگی با اپورتونیسم ، تحریفات جدید و جدیدتر در آن بیشتر میگردد .
اگر اولین نسل چریکهای فدائی خلق به دمکراسی انقلابی نزدیک بودند ، گامهای بزرگی در نسل های بعدی بسمت اپورتونیسم تحت رهبری جزنی ـ فرخ نگهدار برداشته شد و ما خواهیم دید که چگونه در آستانه قیام در برابر خمینی و کل بورژوازی متوسط سر تسلیم فرود میآورند ! برنامه س.چ نیز بطور کلی شباهت زیادی به مجاهدین داشت و جالب توجه است که س.چ

نیز به هیچ وجه خواست "جدائی دین از دولت" را مطرح ننمود و در آستانه قیام حتی طرفدار حکومت دینی گردید! آنها نیز همچون مجاهدین به دنبال جناحی از بورژوازی ـ بورژوازی ملی ـ میگشتند تا در وجود او متحدی برای خود دست و پا کنند. شعار اصلی آنان مرگ بر شاه، سرنگون باد شاه و رژیم او (مبارزه علیه دیکتاتوری) و مرگ بر آمریکا بود. تزلزلات عظیم س. چ به سمت رویزیونیسم خروشچفی پیش از سال ۵۷ موجب شد جناحی از آن انشعاب و رسما به حزب توده بپیوندد. این انشعاب سیر آینده تحول س. چ را به رویزیونیسم خروشچفی از قبل منعکس نمود.

دمکراسی خرده بورژوائی (مجاهدین ـ فدائیان) بطور کلی خود را مدافع منافع خلق میدانست. حاکمیت خلق (که گاهی به شعار فدائیان تبدیل میشود) هدف نهائی آنها بود و در همین راه هم چنان که دیدیم با تضاد های مرگ آوری دست بگریبان بودند (ما سرنوشت این دمکراسی خرده بورژوائی را که مستقیما بسمت بورژوازی رفته و مدافع و دنباله رو آن گردید در سیر حوادث آتی دنبال خواهیم کرد). این تضاد ها بالاخره در آستانه قیام و پس از آن کار خود را کرد. هر دو این تشکلهای خرده بورژوائی زیر ضربات شدید رژیم شاه قرار داشتند و هنگامیکه جنبش پدیدار شد، عده زیادی از اعضای آنها در اسارت بسر میبردند. دامنه نفوذ و فعالیت آنها بواسطه شیوه فعالیتشان بالنسبه کم بود و بهمین علت (والبته بهمراه سایر دلایلی که در متن مشاهده خواهیم کرد) سیمای مستقلی از خود بروز ندادند و نمی توانستند بدهند. وضعیت سازمانی طبقه کارگر از این هم بدتر بود! طبقه کارگر فاقد سازمان طبقاتی خاص خود و در نتیجه رهبری سیاسی مستقل میباشد. در آخرین سطور بخش اول ما به این مسئله اشاره کردیم. کارگران از لحاظ سیاسی خواستار آزادی سیاسی و سرنگونی شاه و از لحاظ اقتصادی خواهان بهبود شرایط معیشتی خود و در ضمن قطع سلطه امپریالیسم بودند. اینها شعارهائی است که در صفوف طبقه کارگر بویژه بخشهای متمرکز تر آن رواج داشت. اما یك شعار همواره با مضمون آن شناخته میشود. کارگران از لحاظ ایدئولوژیك هرگز مفهوم پرولتری شعارهای فوق را ندانسته و آنها را با ایده های بورژوائی و خرده بورژوائی پر میکردند. گروهها و محافل کمونیست چنان قلیل العده بودند که شعارهایشان، انقلاب دمکراتیك برهبری طبقه کارگر، برقرار باد جمهوری دمکراتیك کارگران

و دهقانان ایران و غیره هرگز رواج وسیعی در میان کارگران نیافت. بهمین جهت شعارهای کارگران که انعکاسی از وضعیت و سطح آگاهی آنان بود، بخودی خود بسیار محدود و ناقص اند و در حد کلیات قابل تعبیری باقی میمانند. در جائیکه در مقابل مرگ بر شاه میبایست معلوم کرد چه چیزی جای گزین آن خواهد شد و این "مرگ" چگونه تحقق میابد، این پاسخ کمونیستی نبود که قرار میگرفت، بلکه انواع و اقسام پاسخهای بورژوائی، از "ایران آزاد و مستقل"، "شاه سلطنت کند و ملت حکومت کند!"، "حکومت اسلامی" بالاخره "جمهوری اسلامی" پیش رو گذاشته میشد. جابجا کارگران شعار آزادی ــ برابری ــ حکومت کارگری را سر داده اند، اما چنان نارسا که بیشتر در سراسر جنبش، خاطره یك فریاد را از خود بجای گذاشتند تا جریانی مستقل و طبقاتی پرولتـــــــری!

همچنین کارگران ایران فاقد تشکل اتحادیه ای غیر دولتی بودند و از ایـــن جهت تقریبا در مبارزه اقتصادی نیز فاقد رهبری با تجربه و متشکلی که بتوانند آنان را نسبت به مصالح و منافعشان آگاه سازد، هستند. هرجا اتحاد کارگران نیرومندتر بود، این اتحاد خود را ظاهر ساخت و بلافاصله همه بورژوازی بر علیه آن توطئه را آغاز نمود، چنانکه در موارد کارگران نفت بدان اشـــاره خـــواهیـــم کـــــرد.

در این اوضاع محیط سیاسی مساعدی برای رشد انواع ایدئولوژیهای بورژوائی و خرده بورژوائی فراهم میآید و برنامه سیاسی بورژوازی متوسط بمیـــزان وسیعی برای خود مدافعان و عمالی را پیدا میکند. همان مدافعان و عمالی که بر علیه کارگران به جانبداری از بورژوازی کمر می بندند.

در چنین شرایطی که نه تشکیلات و ایدئولـــوژی کمونیستی طبقه کارگر و نـــه حتی دمکراسی انقلابی واقعی قادر به جمع بست و هدایت جنبش نیست، در چنین شرایطی که بورژوازی بنحو گسترده ای ایدئولوژی رسمی خود را ترویج میکند، ایدئولوژی که عمیقا با مذهب آمیخته و از صدها سال پیش در میان مردم تبلیغ شده، طبیعتا ایده های کهنه و مندرس تاریخی و مذهب احیـــا میشوند و با فروپاشی سه پایه حکومت آریامهری و فقدان فعالیت و سیـــع نیروهای کمونیست و دمکرات انقلابی ایده های کهنه مذهبی و لیبـــرال مذهبی آغاز به نمو مینماید. این پیشینه ایدئولوژیك که در طی سالهـــا رواج یافته بود، تبلیغات مداوم مذهبی و ضد کمونیستی که از جانب شـــاه

و دستگاههای عقیدتی و تشکیلاتی مذهبی در طی سالها جریان داشت ، موجب بیان خواسته ها و ایده های انقلابی در لباس دین یعنی بدترین شکل بروز جنبش انقلابی میشد که از لحاظ عملی به پایبندی در برابر عمق یابی و توسعه زمینه های جنبش تبدیل میگردد و از لحاظ سیاسی توده های مردم و کارگران را به تبعیت از بورژوازی که منبع اصلی این ایده ها و مذهبی میباشد ، میکشاند . بنابراین صرفنظر از انگیزه و بنیاد های عینی جنبش که شکل ایدئولوژیک آن از ابتدا مبین ضعف آن ، فقدان رهبری انقلابی بر آن و محدودیت خواست عملی آن و بالاخره اسارت آن در دست دنیای کهنه بود . بورژوازی بزودی این شکل ایدئولوژیک را مناسبترین لباس عقیدتی خود یافت و همه عناصر موجود آنرا در سیستمی درهم تنید تا بوسیله آن جنبش را کاملا محصور نماید و تحریف کند و تغییر دهد .

جنبش ۷ ــ ۵۶ از همان ابتدا تا پایان عمدتا در شهرها متمرکز بود . دهقانان شرکت فعالی در آن نداشتند . علت کم تحرکی دهقانان را اصولا باید در این دید که جنبش شهری بهیچ وجه به مقام رهبری آنها و بیان کننده خواسته هایشان ارتقانیافت و ثانیا آنها در این جنبش که با سرعت شکل سیاسی گرفت اثری از "زمین" ، "لغو وامهای سنگین به بانکها" ، "لغو بازپرداخت قیمت زمین" و "لغو مالیاتهای گوناگون" ... ندیدند و این امر آنها را که بویژه هیچ ارتباطی را بخودی خود میان اقتصاد و سیاست برقرار نمیکنند ، نسبت به جنبش در حالت عموما انفعالی قرار میداد . این کم تحرکی تا پایان جنبش ۷ــ ۵۶ بحال خود باقی ماند و تنها در مواردی (مثل جنبش انقلابی در کردستان) دهقانان فعالیت سیاسی قابل ملاحظه‌ای از خود بروز دادند . وقتی دهقانان وسیعا وارد جنبش شدند ، دیگر سالهای ۷ــ ۵۶ گذشته بود و جنبش آنان پیش از آنکه شاخص سالهای ۷ــ۵۶ باشد ، شاخص سالهای ۶۰ ــ ۵۸ است . عدم حضور دهقانان در جنبش بدان مفهوم میباشد که قادر به جذب و به حرکت در آوردن دهقانان نبود . هیچ سازمان سیاسی معینی منافع دهقانان را نمایندگی نمیکرد و شعارها و خواسته های آنان هرگز بمیان کشیده نمیشد . دلایل این موضوع خلاصه میشود به فقدان رهبری پرولتاریا بر جنبش ، فقدان حزب کمونیست ، زیرا دهقانان بطور کلی هرگز قادر به تشکیل حزب خاصی نیستند و حزب انقلابی ، حزب کمونیست وظیفه دارد رهبری آنان را ، که یك نیروی اصلی محرکه

انقلاب دمکراتیک و دمکراسی انقلابی اند ،بعهده بگیرد ۰احزاب خرده بورژوازی در ایران هرگز به مقام رهبری دهقانان دست نیافتند و بنا به تزلزلات و برنامه های متناقض خود چنین توانی را نیز نداشتند ۰* آنها عمدتا در شهرها و میان اقشار خرده بورژوازی شهری فعال بودند و پایه داشتند ۰ حزب کمونیست یگانه حزبی است که میتواند در عین نمایندگی منافع تاریخی طبقه کارگر و حفظ استقلال وی از سایر طبقات ،در انقلاب دمکراتیک با برنامه انقلابی خویش پیرامون مسئله دهقانی ،توده دهقانان را در مبارزه انقلابی اشان هدایت و رهبری کند ۰بنابراین به کوتاهی باید گفت ،جنبش ۵۶ـ۷ در شرایطی آغاز شد که بجز بورژوازی هیچ طبقه ای سازمان نیرومندی با نفوذ و سیع و افراد فعال قابل ملاحظه نداشت و هیچ برنامه انقلابی که بتواند خواسته های کارگران و دهقانان را جمعبندی و بروشنی در میان آنها به نیروی واقعی تبدیل کند ،رواج نیافته بود و اصولا موجود نبود ۰بدین ترتیب مردم آماده بودند تا هر برنامه ای که صرفا شاه را رد میکرد ،حتی اگر وعده های پوچ و میان تهی بنیاد آن باشند،حتی اگر همه خواسته های آنان را واژگونه کند ،بپذیرند ۰ چنین بود وضع در جنبش ۵۶ ـ ۷ ۰

* * *

در طی سالهای ۵۶ ـ ۷ جنبش انقلابی سرکش و بدون وقفه فرارسید ۰بسط مبارزات انقلابی در اشکال تظاهرات خیابانی مداوم و تخریب موسسات اقتصادی بورژوازی (بانکها) و ادارات و موسسات فرهنگی (سینما) خود را ظاهر ساخت۰ابتدا تهران و چند شهر دیگر و سپس کلیه شهرها را فراگرفت۰ در ابتدا جنبش فاقد رهبری بود و تنها چنانکه یاد شد از لحاظ ایدئولوژیک تحت تاثیر ایده های بورژوازی متوسط اعم از مذهبی یا لیبرال ـ مذهبی قرار داشت۰از لحاظ سازمانی آنها بویژه بورژوازی تجاری بتدریج جنبش را تحت سیطره و هدایت خود گرفتند ۰ بخش مهمی از روحانیون دفاع علنی از تجار متوسط را که در پیوند نزدیک با آنها بودند (۸۰٪ ذکات را بازاریان میپرداختند و آخوند های برجسته و معروف تماس نزدیکی با بازاریان و تجار داشتند)پیش گرفتند و به بیانگران ایدئولوژیک ـ سیاسی آن تبدیل

* ـ نمونه آشکار و پراتیکی این مسئله را بعدا در خیانت چریکهای فدایی خلق به دهقانان ترکمن صحرا خواهیم دید ۰آنها در مقابل جنبش دهقانی به دفاع از برنامه لیبرالی رضا اصفهانی پرداختند ۰

شـــد نـــــــد .

در همین جا باید دو مسئله را روشن کنیم : اولا ، تشکیلات روحانیت در ایران چه بود ؟ ثانیا ، موقعیت آن در مقابل طبقات اجتماعی در ایندوره چگونه توضیح داده میشود ؟

روحانیت نهادی است اساسا فئودالی . بدین معنی که تشکیلات و سلسله مراتب آن باقیمانده از دوران سلطه فئودالیسم در ایران میباشد . همان طبقه بندی و سیستم رده بندی پلکانی که در دوران فئودالیسم میان فئودال ها ، بدرجات مالکیت ، خراجگذاری و حق سهم بری از اقطاع دولتی و مالیات وجود داشت در اینجا منعکس شده است . تشکیلات مذهبی در دوران فئودالیسم در ایران بر پایه مالکیت فئودالی شکل گرفته ، از فئودالها پشتیبانی نموده و خود در مجموع در مالکیت فئودالی نقش مهمی داشت . بسیاری از اراضی بنام موقوفات در اختیار ارباب روحانی قرار داشتند و بهمان شیوه مرسوم جامعه در آنها دهقانان مورد بهره کشی واقع میشدند .

دستگاه روحانی که بویژه از دوران صفویه بشکل دستگاه روحانی حاکم و شیعه در ایران انسجام یافت (زیرا از اینزمان مذهب رسمی نیز شیعه اعلام شد) علاوه بر این درآمدهای دیگری که آنها هم منشا فئودالی داشتند را در اختیار داشت : خمس ، ذکات ، حق امام ، نذورات و غیره منابع مهم عایدات این دستگاه بودند . حتی فئودالها و امیران محلی به این دستگاه بهمین عناوین باج و خراج میپرداختند . در مقابل خدمت دستگاه روحانی به فئودالها ، امیران و پادشاهان تحکیم بنیادهای اسارت معنوی دهقانان ، تشویق آنان به صبر و حوصله و تکفیر مبارزات آنان بود . این دستگاه همچنین با رشد تجارت ، به تجار وابسته شد . روحانیت شیعه بواسطه این پیوندخود با فئودالیسم و بهره کشی دهقانان و تجارت همواره مدافع ملاکان و یا تجار و مخالف رباخواری بودند . بورژوازی تجاری ایران و بورژوازی متوسط صنعتی ، همواره بنا به خصیصه تاریخی که یافته بودند ، طرفدار مذهب ، آنهم طرفدار متعصب مذهب هستند .

اگر بورژوازی دو قرن پیش در فرانسه ناچار شد برای تامین منافع و اقتدار خود با مذهب و کلیسا در افتد ، بورژوازی بطور کلی در ایران بنا به آنکه از موقع ولادت ضد انقلاب بود در مماشات و همزیستی متقابل و تقویت متقابل مذهب بسر میبرد و در صفوف آن رهبران و مدافعانی را برای خود جستجو میکرد .

بهمان نسبت که این بورژوازی عقب افتاده و زبون بود ،کهنه پرستی و خرافه ستائی را نیز با خود داشت. در مقابل هرگونه اصلاح مذهبی که حتی مصالح خود بورژوازی را منعکس مینمود ،او واکنشی شدیدتر از روحانیون رسمی نشان میداد . بورژوازی همواره برنامه سیاسی خود را منطبق بر حکومت مذهبی مینمود یعنی حکومتی که تنها از معتقدان به یك مذهب معین ــ شیعه ــ تشکیل شده باشد و با اتباع خود بر این اساس رفتار نماید . یعنی بورژوازی حکومتی را میطلبید که اتباع جامعه را بر اساس اعتقادات مذهبی اشان از حقوق اجتماعی محروم یا محدود میساخت .

چیزی که انقلابات پیشرو بورژوازی انهدام آنرا وظیفه خود قرار داده بودند تا هیچ چیزی بجز مالکیت افراد را متمایز نکند .

با تکامل سرمایه داری در ایران ،این نهاد فئودالی تنها شکل ظاهری خود را حفظ نمود و از درون بکلی دگرگون شد . روحانیت به حامی و توجیه گر نظم سرمایه داری تکامل یافت، زیرا منابع اصلی اقتصادی و درآمد وی دچار چنین تحولی شده بودند . گو اینکه پاره ای از آنها (یا بهتر بخشهائی از آنها) در مقابل این توسعه اقتصادی و اصلاحات ۴۱ ازموضع فئودال ــ سوداگرانه ایستادگی نمودند و در همان هنگام به "ذعامت" خمینی مرتجع مخالفت خود را با تضعیف فئودالیسم ــ بسط سرمایه داری و سایر اقدامات مربوطه ــ و از جمله حق رای به زنان ،گسترش آموزش و پرورش بورژوائی ،بهداشت و غیره ــ اعلام نمودند ،لیکن این مقاومت بزودی مغلوب نیروئی بمراتب عظیم تر یعنی سرمایه گردید و ناگزیر بر آن منطبق شد .

نقد مذهبی به نقد اخلاقی تنزل یافت و اخلاق و فرهنگ بورژوائی یگانه چیزی بود که میبایست نابود شود ،نقد اخلاقی جامعه سرمایه داری را از بنیاد حفظ میکرد ،در حالیکه جلوه های روبنائی آنرا و نتایج اخلاقی ناگزیرش را مستحق "انهدام" بهتر گفته باشیم پرده پوشی مذهبی میدانست و اما به جای آنها اخلاق و مناسبات قضائی را قرار میداد که از آنهم بدتر تلفیقی از ارتجاع قرون وسطائی و ارتجاع بورژوازی بود ! * حفظ شعائر و سنن اسلامی که در زیر چرخ تکامل سرمایه دگرگون میشد و مقابله با مظاهر اخلاقی که یاد کردیم از قبیل دشمنی با میخوارگی که حرام بود ،دشمنی با

* ــ نمونه هائی از این گونه "نقد های اسلامی" را میتوان در کتاب مطهری "حقوق زن در اسلام" مشاهده نمود .

بی حجابی و ... همه محتوی این مخالفت را بر ملا میکند . در مقابل فرهنگ بورژوازی که بطرز منحط و فاسدی سراپای جامعه را میگرفت، فرهنگی را قرار میدادند که نه تنها منحط بود بلکه حتی مدتها قبل به خاک سپرده شده و استخوان پوسانده بود .

از این که بگذریم سیستم روحانیت شیعه در درون خود به مراجع تقلید و مقلدان روحانی و غیره تقسیم میشود . "مراجع تقلید" هریك برای خود مجموعه ای از روحانیون طرفدار یا دقیقتر دار و دسته ای دارد که بکمك آنها در سرتا سر کشور ــ وحتی خارج از آن هرجا که مقلدی دارد ــ مواضع مذهبی خود را ترویج میکند و از مقلدان خمس، ذکات، حق امام، نذورات و غیر را اخذ نموده و به حساب مرجع تقلید واریز مینماید . به همین علت از لحاظ سازمانی، روحانیت تشکیلات حاضر و آماده و ساخته و پرداخته بود که منبع عایدی و زمینه اقتصادی آن چیزی جز سرمایه داری ایران با همه مشخصات آن نبود . بنابر این دستگاه روحانیت قبل از آنکه مانند نهادی فئودالی مورد نظر باشد، نهاد تجدید بنا شده و دگرگونی یافته ملاحظه میشود که مدافع سرمایه داری بیست، چنانکه هست . آن اعتراض همیشگی آقایان طرفدار خمینی که چرا شاه اراضی اوقاف را از کنترل ما خارج نمود و یا نظارت دولتی بر نذورات و عایدات اماکن مقدس را بهمراه صادره "سهمی از آن مقرر نمود"، تنها هنگامی مفهوم میگردد که معلوم میشود این عایدات در چه رشته هایی سرمایه گذاری شده و آن اراضی به چه شیوه ای (اجاره داری تولید سرمایه داری کشت و صنعت) کشت میشده اند .

در مورد دوم باید گفت که این دستگاه چنانکه خود بورژوازی به فراکسیون هائی تجزیه شده بود به بخشهای مختلف انشقاق یافت . بخشی از آن به رهبری شریعتمداری مستقیما از بورژوازی بزرگ مدافعه کرده و "مقلدانشان" از شاه تا وزیران و سرمایه داران بزرگ بودند و بخشی دیگر به رهبری خمینی ــ که تشکیلات عریض و طویلی نیز داشت ــ از بورژوازی متوسط بویژه بورژوازی تجاری . منابع اصلی درآمد آنان بازاریان بودند . آنها از همان سال ۱۳۴۱ چنین پیوندی را که ما از تغییر محتوی آن یاد کردیم، محفوظ داشته و چه در تشکلهای روحانی و چه غیر روحانی (گروههای موتلفه ــ دستجات "حزب الله" طرفدار خمینی و غیره) از مصالح این بورژوازی در برابر بورژوازی بزرگ جانبداری میکردند و البته بسیاری از خود این روحانیون

عملا تاجرهای بازار یا سهامداران آن نیز بودند ۰ در مقابل شریعتمداری و مقلدان وی که در مقابل مظاهر فرهنگی بورژوازی (که بشکل مضحکی با اجزائی از فرهنگ اروپای غربی ممزوج شده و اخلاقیات و آداب و سنن خاصی را یعنی مطابق روحیات بورژوازی وابسته بزرگ ایران ــ موجب میشد) یا سکوت کرده و یا تلویحا آنرا تائید مینمودند ۰ خمینی و اطرافیانش این فرهنگ را یا "عین فساد و فحشا" میخواندند ۰ از لحاظ سیاسی خمینی و طرفدارانش، حکومتی که بر تجار "ستم" نکند، حکومتی که "رباخواری" را از میان بردارد و ریشه "بهره" را بکند، حکومتی که بر علیه تجار بازار دست به اقدامات "زورگویانه" مثل "مبارزه با گرانفروشی" نزند، را طلب مینمودند۰ (باید به یاد داشت که خمینی در سال ٤١ خواهان اجرای قانون اساسی مشروطه سلطنتی بود و تنها بعدا سلطنت مشروعه و لایت فقیه را طرح نمود) ۰ خمینی چنین حکومتی را تمام و کمال طرح ریزی نموده و در کتاب "ولایت فقیه" خود آنرا تشریح کرده است۰ ایده های سیاسی خمینی که بعدا بویژه در سالهای اول حکومتش آنها را بوضوح اعلام نمود، مبین پیوستگی خواستها و آرمانهای او با بورژوازی تجاری بود ۰ چیزی که در خطوط اصلی اش مشاهده خواهیم کرد ۰

تشکیلات مذهبی خمینی که بعدا بشکل حزب سیاسی "جمهوری اسلامی" پدیدار شد و قبلا زیر نام "روحانیت مبارز" خود را معرفی میکرد، از لحاظ تاریخی دنباله جریانات مذهبی ــ سیاسی شیخ فضل اله نوری در جنبش مشروطه و علیه آن، مدرس مرتجع در مقابل "رضاخان" مرتجع و در جریان جمهوری خواهی کاشانی در برابر مصدق و جنبش ملی کردن نفت بود ۰ این حزب تا آنهنگام که در حاکمیت قرار نداشت (در جنبش ٥٦ ــ ٥٧) از رعایت اسلام در سلطنت مشروطه (سال ٤١) و سپس "حکومت اسلامی" سخن میگفت، آنگاه این حکومت "جمهوری اسلامی" خوانده شد و بعدا "جمهوری" او "ولایت فقیه" و یا "سلطنت مذهبی" از کار در آمد ۰ بورژوازی ایران بطور کلی از جهت سیاسی "سلطنت طلب" است و اگر گاهی از "جمهوری" سخن میگوید، بدان معنی که کل فراکسیونهای بورژوازی باید در فرمانروائی شرکت داشته باشند، تنها زمانیست که هنوز خود به قدرت نرسیده است ۰

در تشکیلات رهبری روحانیت، این دو دسته بخشهای اصلی را میساخته اند۰

و البته کسانی نیز بوده اند که از بورژوازی متوسط صنعتی دفاع کنند*، لیکن آن تشکل دستجات قبلی را نداشته اند. پاره ای از آخوندهای رده پائین تمایلاتی نسبت به مجاهدین از خود بروز میدادند، اما جمعیت و اهمیت آنها در آنزمان آنقدر ناچیز بود که اثری بجای نمیگذاشت.

در جریان سالهای ۵۶ ـ ۵۷ روحانیون عملا میان فراکسیونهای بورژوازی بزرگ و متوسط تقسیم شدند (در حالیکه تلاش میکردند وحدت خود را به مثابه روحانیت نیز حفظ نمایند). گروههای بزرگی از بخشی که قبلا با سلطنت شاه پیوند داشتند بسرعت تغییر موضع دادند و یا موضع منفعلی پیدا کردند. پاره ای بسمت جبهه ملی رفتند و بخش بزرگتری به خمینی پیوستند و بدینوسیله به حامیان تجار و کلا بورژوازی متوسط و بیشتر از آن به رهبران سیاسی وی مبدل شدند. اینده از همان زمان "سازمان روحانیت مبارز" و "حزب جمهوری اسلامی" را پدید آوردند. نیرومندترین و متحدترین سازمان سیاسی در سالهای ۵۶ ـ ۵۷.

تشکل مذهبی ـ سیاسی بورژوازی تجاری که از قدیم روابط و مناسبات خود را در بطن روابط مالی ـ سیاسی و حتی خانوادگی محفوظ داشته و تحت شرایط جدید گسترش یافته بود، به اصلی ترین تشکل بورژوازی در ایران تبدیل شد و بواسطه بقای جهل، خرافات و ریشه های مستحکم مذهبی مذهب را بعنوان ایدئولوژی رسمی جنبش (که در حقیقت بر ضد آن بود) و بعدا دولت بورژوازی تحکیم کرد و به شکل اصلی و عمومی ترویج و تبلیغ علیه شاه ـ و نه علیه هرگونه سلطنت، نه علیه سرمایه داری وابسته و نه علیه هیچ امر ضد دمکراتیکی ـ تبدیل کرد: چیزی که در حقیقت ماهیت آن نیز بود! بنابراین روحانیت با وجود تلاشهای خود آن برای حفظ وحدت خویش، در چهارچوب روحانیت، تحت تاثیر اقشار بورژوازی حداقل به سه بخش تقسیم شده بود. این موضوع جز بیانگر عدم وجود حالت کاستی در روحانیت بعنوان مجموعه ای مذهبی که بدینوسیله خود را از طبقات جدا کرده و حتی بر فراز آنها ـ ولی پشتیبان یکی از آنها ـ قرار گرفته، نیست. هر چند

* ـ از این قبیل اند، طالقانی، اشراقی، شیخ علی تهرانی. "افشاگری شیخ علی تهرانی بر علیه جلال الدین فارسی که "او یک افغانی است" انقش قاطع در پیروزی بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری داشت. گرچه او امروز متواری و آن "افغانی" از اعضای رهبری حزب جمهوری است.

بعد ها "روحانیت" بسی کوشید که وحدت خود بعنوان رهبران مذهبی را پرده استتار موقع طبقاتی خود قرار دهد ولی سیر وقایع مرتبا این پرده را درید و ماهیت حقیقی طبقاتی آنها را بیش از پیش عریان ساخت.

اگر تشکیلات بورژوازی تجاری سراپا مذهبی بود و در اولین برخورد "سازمانی ـ فرقه ای) بنظر میرسید، ولی بورژوازی متوسط صنعتی، سازمانی سیاسی بنام "جبهه ملی" داشت که از قبل بنام او و با تاریخ زندگی او شناخته میشد. "جبهه ملی" برهبری سنجابی ـ بازرگان مدافعان بورژوازی متوسط تولید کننده را، وکلا نویسندگان، مدیران وصاحبان صنایع و حقوقدانانی را که از لحاظ طرز تفکر و زندگی خود به این بخش بورژوازی نزدیك بودند، مجتمع مینمود. پس از سال ۴۱ آنها به گوشه ای خزیده و مشغول بند و بستهای مالی خود بودند. روزنامه آنها که گاهی در خارج از کشور پدیدار میشد، خواهان اصلاحاتی در رژیم شاه بود. بازرگان سخنگوی شایسته این بورژوازی در دادگاه شاه پس از سال ۴۱ در مقابل کلیه اتهاماتی که به وی زده شده بود، اتهاماتی که هرگز در خور وی نبودند صراحتا ایدئولوژی جبهه ملی را آشکار ساخت:

"ما با سلطنت دشمنی نداریم. ما میخواهیم کیان سلطنت در اینجا محفوظ بماند. فکر اصلاح این مملکت هستیم. ما فکر آن هستیم که واقعا کاری بشود که کمونیستها نتوانند بر علیه شاه و تاریخ این مملکت اقدام کنند!"

(نقل بمعنی از دفاعیات بازرگان)

او به دادگاه یادآوری کرد کسی را محاکمه میکند که بیش از آنها بفکر حفظ سلطنت و در نتیجه قائل به رفرمهائی برای این منظور است. جبهه ملی حقیقتا در همین دفاعیه خلاصه میشود.

آنها تلاش میکردند از دین اسلام و مذهب شیعه تعبیری بعمل آورند که ضمن تحکیم دین، آنرا با "مصالح سرمایه" بویژه سرمایه صنعتی دمساز کند. مقدمتا برای اینکار تضاد میان علم و دین را تضادی ساختگی قلمداد کردند و یك رشته تمهیدات برای توجیه علمی مذهب یعنی تبدیل علم به دستیار الهیات بعمل آوردند. رعایت عدل و انصاف، "رعایت مساوات" در نزد آنان، انعکاس خواست برابری حقوق سیاسی در رقابت با سرمایه بزرگ و انحصاری است. در شعار اصلی آنها در ابتدای امر، "شاه سلطنت کند و

ملت حکومت "، عبارت سنتی جبهه ملی که بعدا بورژوازی لیبرال خوانده شد، تقاضای ملتمسانه شریک شدن در حاکمیت سیاسی بورژوازی و بهره مند شدن از امتیازات بورژوازی بزرگ تمام مضمون را میسازد.

خمینی و یارانش از شاه انتقاد اخلاقی میکردند و هرگز خواهان سقوط وی نبودند، مگر زمانیکه از اراده آنان خارج شده بود، جبهه ملی نیز چنین است. خمینی و یارانش، تغییراتی جزئی بسود فراکسیونی از بورژوازی را در برابر بورژوازی بزرگ مینهادند تا راهی بسوی بالا، بسوی بزرگ شدن بیابند و بنیادهای رژیم را محفوظ دارند. جبهه ملی نیز همین است. تمام خواسته ها و برنامه های سیاسی این دو جناح بایستی در چهارچوب رقابت های درون بورژوازی چه بر سر قدرت بیشتر اقتصادی و سیاسی و چه در رابطه با رقابتهای جهانی امپریالیستها با هم درک شود، زیرا مضمونی جز این نداشت و نمیتوانست داشته باشد. آنها دو جناح ضدانقلابی از طبقه ای ضدانقلابی بودند ولی در مقابل بخشی از طبقه خود ناتوان و ناگزیر از همه اوضاع و احوالی که جنبش داشت برای تامین مقاصد خویش بهره جستند. هدف آنها نه انقلاب، که تحکیم ضد انقلاب بود!

همه احزاب بورژوازی در اساس و بنیاد نظام سرمایه داری ایران و دولت و حتی سلطنت و سرانجام خود شاه با هم اختلافی نداشتند و چنانکه دیده میشود، اختلاف آنها بر سر مسائل فرعی و درون طبقاتی خود میباشد:

"بایستی توجه کرد که اکثرا احزاب بورژوائی در حقیقت احزاب مستقل جداگانه ای نیستند، بلکه فراکسیونهایی از یک حزب واحد بورژوازی میباشند. این فراکسیونها گاهی مثل خروس جنگی بجان هم میافتند ــ مخصوصا وقتی که موضوع انتخابات در میان باشد ــ اما معمولا با شمشیرهای مقوائی با هم میجنگند و حتی اغلب برای آنها مفید و ثمر بخش است که در برابر مردم مسئله را اینطور جلوه بدهند که گویا میان آنها اختلاف نظرهای جدی مطرح میباشد. ولی در حقیقت بر سر مسئله اصلی که مشمول میلیونها انسان میگردد، اتفاق نظر کامل میان آنها وجود دارد. آنها تنها بر سر مسائل درجه دوم مرافعه میکنند. در مسائل اصولی که بخاطر آنها انسانها در سنگرها

میجنگند ،انقلاب را بوجود میآورند و رنج جنگ داخلی و گرسنگی را تحمل میکنند ،در مورد تمام این مسائل و بخصوص در مسئله مالکیت خصوصی هیچیك از احزاب بورژوائی اختلافی با هم ندارند و به این ترتیب در تحلیل نهائی کاملا حق خواهیم داشتکه بگوئیم : از نقطه نظر مسائل اصلی و مهم تنها یك حزب بزرگ بورژوازی وجود دارد ۰یعنی حزب برده داران و طرفداران مالکیت خصوصی ۰" (۲۱)

* * *

در سال ۱۳۵۶ توده های وسیع مردم ،کارگران و زحمتکشان شهری ،دانشجویان و دانش‌آموزان به مبارزه و اعتراض علیه حکومت آغاز کردند ۰شاه نیروهای انتظامی سرکوبگر را به عرصه گسیل داشت و تعرض به صفوف معترضین و تظاهر کنندگان شروع شد ۰اما سرکوب نه تنها نتوانست به علت عمق و وسعت جنبش بر آن غلبه کند ،بل با آشکار شدن سبعیت رژیم جمعیت مردم مبارز وسیعتر و اعتراضات عمیق تر شد ۰هرروز بخشهای گسترده تری از مردم در تظاهرات خیابانی شرکت میکردند ۰این تظاهرات سیاسی بوده و عموما در لباس مذهبی و با شعارهای مذهبی خواسته های خود را بیان مینمود ۰ بهمراه تظاهرات سیاسی ،اعتصابات سیاسی و اقتصادی پدیدار شد ۰کارمندان دولتی و کارگران صنایع بزرگ وارد عرصه اعتصاب شدند ۰خواسته های سیاسی در ابتدا شامل آزادی زندانیان سیاسی (بعدا آخوندهای خمینی ،این شعار را به "زندانی سیاسی مسلمان آزاد باید گردد !" تغییر دادند) و یك سلسله آزادیهای اجتماعی میشد ۰خواسته های مشخص اقتصادی راجع به دستمزد ،ساعات کار و غیره مبارزات کارگران و کارمندان و بهبود اقتصادی ، مسکن ،کاهش نرخ اجناس ،قطع روابط استراتبار با امپریالیستها و ۰۰۰ در سر لوحه عموم تظاهرات ها و اعتراضات قرار داشت ۰حمله به شاه ابتدا باشعار "الله اکبر" یعنی با قرار دادن "خدا" برفراز سر او و سپس با رد سلطنت او ــ (نصر من الله و فتحا قریب ــ مرگ بر این سلطنت پر فریب) ــ رواج یافت۰ اما این شعارها بخودی خود نافی سلطنت نبودند ،تنها سلطنت آسمانی و واهی را به رخ سلطنت زمینی و واقعی میکشیدند ۰که رد پای ترویج مذهبیون طرفدار خمینی را بخوبی برجسته میساخت ۰

تشدید عملیات سرکوب و کشتارهای رژیم به بسط دامنه جنبش و تکوین آزاد ایده سرنگونی شاه و بهمراهش انجام اقدامات تدافعی از جانب توده ها (راه بندان خیابانی ،آتش زدن لاستیکهای اتومبیل ۰۰۰) منجر شد ۰ خواست سرنگونی شاه ــ مرگ بر شاه ــ طبیعتا بسیار محدود و ناقص بود ۰ بویژه آنکه بلا فاصله بورژوازی در کنار آن شعارهای تکمیلی مبنی بر حفظ ارتش و دستگاه دولتی را قرار داد ۰ با این حال این خواست نه از جانب احزاب بورژوازی که تا تابستان ۵۷ هرگز از " مرگ شاه " سخن نگفته و بعدا هم تنها از رفتن او ــ شاه باید برود ــ بلکه از جانب توده های مردم مطرح گردید ۰

از همان ۵۶ در مقابل توده ها ،لیبرالها خواهان "اجرای اصلاحات و قانون اساسی " شدند ۰ اعتلای انقلابی ۵۶ آنان را به جستجوی راه حلی برای جلوگیری از گسترش شعله های انقلاب که بزودی همه کشور را فرامیگرفت ، کشاند ۰ آنها خواستار سلطنت شاه و نه حکومت او گردیدند و بعبارت دیگر با ایده سرنگونی شاه مخالفت نمودند ۰ نوشتن نامه های التماس ،نصیحت و گله به حکومت از جانب لیبرالها رواج گرفت و این زمانی بود که در کوچه و خیابان بتدریج شعار مرگ بر شاه و نابود باد سلطنت طنین افکن میشد ۰ بدین ترتیب پا بپای تکامل روحیات و عملیات انقلابی توده ای ،لیبرالها توانائی تاثیر جدی بر جنبش را از دست دادند ۰

اما "حزب جمهوری اسلامی " (که ما از این پس خمینی و طرفداران روحانی و غیر روحانی اش را بدین نام خواهیم خواند)که بر بستری از انتقاد اخلاقی (و تخریب مشروب فروشیها و سینماها در این رابطه) در ابتدا خواستار اصلاحات سیاسی و مذهبی شدن حکومت بود ،به تکاپو افتاد ۰ جنبش انقلابی به پیش میرفت و علیرغم همه نواقص و نارسائی های خویش،انهدام دستگاه سلطنت را صلا میداد ۰ در چند نقطه در سال ۵۶ از جمله در تبریز مردم دست به اسلحه برده و تعرض خود را شکل مسلحانه دادند (۲۹ اسفند ۵۶) سیر انقلاب بورژوازی را آرام آرام در برابر این قرار میداد که با محدود نگاه داشتن خواست توده ها در حد برکناری شاه و انجام پاره ای اصلاحات بنیادهای رژیم خود را محفوظ نگاهدارد ۰

برای بورژوازی مسئله حفظ شاه و حفظ سرمایه داری وابسته ایران و دستگاه دولتی دو موضوع جدا از هم بود ،چنانکه در واقعیت نیز چنین بود ۰ در شرایط سیاسی سال ۵۷ اختلافات درون بورژوازی تحت تاثیر خطر فزاینده

توده ها این امر را بطور جدی برای حزب جمهوری و قاطبه بورژوازی مطرح نمود. تنها پس از آنکه شعار "مرگ بر شاه" میتوانست کنترل جنبش را به عهده گیرد، یعنی در شهریور ماه ۵۷ و پس از مقابله خونین ۱۷ شهریور در میدان ژاله بود که خمینی گفت: "شاه باید برود" (و نه آنکه بدست توده ها ساقط شود، و نه آنکه دستگاه بورژوازی دست بخورد، و نه اینکه دولت صدمه ببیند.) خمینی بتدریج در میان روحانیون، بکمک بورژوازی و تلاشهای امپریالیستی و از جمله بکمک خود بورژوازی بزرگ (شریعتمداری) توانسته بود در مجمع روحانیون اتوریته خویش را تامین نماید. از این پس بعنوان یگانه آلترناتیو ممکنه و سیعا تبلیغ میشود. بورژوازی به مردم میگوید: جای "خدا ـ شاه ـ میهن" را باید "خدا ـ قرآن ـ خمینی) قرار داد. خمینی با قدرت بیشتری یعنی هم بجای شاه و هم بجای میهن گذاشته میشود. بورژوازی میگوید: "ایران میهن ماست، خمینی رهبر ماست"! او بدینوسیله سلطه معنوی و سیاسی خمینی را بر "میهن" بورژوازی ترویج میکند. بورژوازی میگوید: "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست!" و بدینوسیله ایده صیانت دستگاه دولتی بویژه دستگاه سرکوب و ماشین نظامی را رایج میسازد تا مردم را خلع سلاح کند. پس شاه میتواند برود ولی هر چیز دیگری باقی بماند و تنها جای وی با خمینی و حزب سیاسی اش عوض شود. بورژوازی در میافت که بهر قیمت باید جنبش توده ای را مهار کرد و از منافع حیاتی اش سرمایه دفاع نمود. اینست که خمینی و دستگاههای سیاسی اطراف وی رقابت بر علیه بورژوازی بزرگ را بخاطر منافع و مصالح بورژوازی متوسط تجاری به سلاحی جهت کنترل جنبش در این مجرا یعنی خفه کردن جنبش مبدل کردند. لیبرالها که از قبل قدرت فوق العاده بورژوازی تجاری آنها را به هراس افکنده بود در همه جا سعی داشتند با کمک دستگاه دولتی و شاه راهی برای خروج از این وضع بیابند. آنها قدرت جنبش انقلابی را بعنوان تهدیدی علیه شاه بکار برده و طلب میکردند تا آنها را در قدرت سیاسی سهیم سازد وگرنه "از طوفان نمیتوان جلوگیرفت".

اما تابستان ۵۷ انقلاب را نیرومندتر از آن ساخته بود که بتوان با بند و بستهای ساده بر آن غلبه کرد. شاه به حکومت نظامی متوسل شده، ناتوانی وی و بورژوازی بزرگ در حکومت کردن بیش از پیش نمایان گردید. وزارت شریف

امامی و حکومت نظامی ازهاری مردم را در خواسته خود مبنی بر نابودی حکومت سلطنتی و شاه مصرتر نمود ،خواسته های اقتصادی ـ سیاسی دمکراتیک و ضد امپریالیستی نضج بیشتری در میان کارگران و زحمتکشان میبافت . در کنار سرکوب ،عقب نشینی های جزئی شروع شدند . وقتی مردم خواهان مرگ شاه بودند ،او اعلام کرد که "صدای انقلاب شما" را شنیده ام و باید "اصلاحاتی" صورت داد و "وضع نابسامان" کنونی را خاتمه بخشید . بدین منظور حزب رستاخیز دیگر یکتا حزب کشور نخواهد بود . "احزاب دیگر" یعنی لیبرال و جمهوری اسلامی ـ آزادند . نمایندگان مجلس فرمایشی ،مجلس شورای ملی به سلسله ای از گفتارهای "انتقادی" و "فرمایشی" برخاستند و هویدا ،نصیری ،نیک پی آماج های سیاسی "فردی" که مورد نفرت مردم بودند ،بازداشت گردیدند . قرار شد مجلس منحل و "انتخابات آزاد" انجام گردد .تلاشهای رژیم شاه برای آنکه با قرار دادن اصلاحات در مقابل انقلاب توده ای آنرا متوقف کنند ، همراه سنگین ترین سرکوبهای نظامی همگی به شکست منجر شد . بالائی ها دیگر از حکومت کردن ناتوان شده و هرچه از دستشان برآمده بود برای حفظ خویش به منصه عمل رساندند . از اینزمان ایده جایگزینی شاه با خمینی بورژوازی را قویا مشغول میدارد . لیبرالها از مهرماه و حتی پس از آن لنگان لنگان دریافتند ،تاکتیک کهنه برائی خود را از دست داده است و تاکتیک خمینی وسیله مطمئن تری است . حزب جمهوری و لیبرالها آلترناتیو خمینی را در برابر شاه و حکومت اسلامی (و بعدا جمهوری اسلامی) را در برابر "حکومت سلطنتی" برافراشتند . بدینگونه طی سالهای ۵۷ ـ ۵۶ یعنی در طی جنبش انقلابی که هر دقیقه دم افزونتر نمایان میگردید ،دو جریان اصلی در جامعه ظاهر شد :

۱ ـ مبارزه کارگران و زحمتکشان شهری بر علیه ارتجاع حاکم و امپریالیسم که مبارزه ای انقلابی ،اما سطح آن محدود بود و میبایست هنوز توسعه یابد و از قیودات بورژوازی برهد .

۲ ـ مبارزات و رقابتهای فراکسیون بورژوازی بزرگ و متوسط . این جریان دوم ذاتا ضد انقلابی بود ،زیرا نه فقط بخشی از بورژوازی وابسته ایران ،نه فقط بخشی از طبقه حاکم ایران بود که مدتها مستقیم و غیر مستقیم سرکوب انقلاب را تائید کرده و از لحاظ تاریخی موقعیتی ارتجاعی یافته بود ،بلکه

در طی ایند وره نیز تنها هدف و مقصود وی بهره جوئی از جنبش توده ای و انحراف آن به سمت تصفیه حسابهای فراکسیونی بورژوازی میباشد. پیروزی انقلاب در گرو مبارزه آن نه تنها بر علیه شاه و سلطنت وی بلکه بر علیه این جریان دوم نیز بود. جنبش انقلابی دمکراتیک نمیتوانست پیروز شود مگر آنکه این جریان ضد دمکراسی ـ ضد انقلابی را که فشار ایدئولوژیک سیاسی اش سر تا پای وی را منقید ساخت، آماج خویش قرار دهد. اما این مستلزم وجود حزب کمونیست، حزب رهبر توده های انقلابی ـ دمکرات، حزبی بود که یگانه مدافع سرسخت دمکراسی انقلابی و قادر به رهبری پیرو زمند طبقات تحت ستم، نیروهای دمکراسی انقلابی، دهقانان و توده های خرده بورژوازی شهری و در راس آنان قرار دادن پیگیرترین و سترگترین مدافع دمکراسی انقلابی یعنی طبقه کارگر بود. چنین حزبی وجود نداشت شعارهای خرده بورژوازی ـ مجاهدین، فدائیان ـ در حالیکه توده های خرده بورژوازی نیز تحت تاثیر تبلیغات و دنباله روی از ارتجاع بورژوازی قرار میگرفتند، بتدریج بسمت بورژوازی میگرویدند. فدائیان و مجاهدین پابپای شعار مرگ بر شاه، "درود بر خمینی مبارز" را سر دادند. هیچ تلاشی برای ایجاد صفی مستقل، با شعارهائی ـ حتی همان شعارهای ناقص خرده بورژوازی ـ از جانب آنها مشاهده نمیشود. وقتی در روزهای تاسوعا و عاشورا بنا به توافق قبلی حکومت و لیبرالها و سران حزب جمهوری اسلامی شعار مرگ بر شاه ممنوع اعلام میگردد ـ تا تظاهرات قانونی! باشد ـ آنها بدان اکتفا کردند که شعار مرگ بر شاه را در تظاهرات بدهند ولی در کنارش، "درود بر خمینی مجاهد!" و مبارز" از زبانها نمیبایست بیفتد. میتوان گفت که مجاهدین و فدائیان رهبری خمینی را پذیرفتند، چیزی که چندی بعد رسما اعلام نمودند. ثابت شد که خرده بورژوازی خط سومی میان بورژوازی و پرولتاریا نمیتواند ارائه بدهد و در لحظات حساس سازمانها و رهبران آنها به بورژوازی میگرایند. جنبش ظاهری زیبا داشت، بدین معنا که همه طبقات اجتماعی شهری را در بر میگرفت. اما در زیر این ظاهر زیبا، چهره زشت و وقیح بورژوازی که رودر روی جنبش انقلابی قرار داشت، به چشم نمیخورد. پرولتاریا بدون حزب، خرده بورژوازی مطیعانه در پی بورژوازی و بورژوازی چشم دوخته به ماشین دولتی و حمایت بیدریغ امپریالیستها برای آنکه این "خرابکاران شورشی" را در

اولین فرصت به حاك و خون بكشد. تضاد ها به زمان دیگری محول می شدند در حالیکه هم اکنون عمیقا عمل مینمودند و میبایست عمل کنند. سرنوشت جنبش انقلابی را شرایط عمومی آن بدینسان از قبل رقم میزد.

این جریان دوم از همان ابتدا به اشاعه یك ایدئولوژی و برنامه ارتجاعی پرداخت. آنها به تحریف خواسته های مردم پرداختند. عوامفریبانه ترین وعده های رفاهی را (مثل لغو پرداخت پول آب، برق و تقسیم درآمد نفت میان مردم) در مقابل خواسته های مشخص و صریح گذاشتند تا کارگران و زحمتکشان را از مبارزه برای خواسته های اقتصادی مشخص که داشتند، منحرف سازند. آنها در مقابل مبارزات سیاسی، شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" را نهادند. صراحت این شعار در ابهام آن بود:

استقلال از چه چیزی!

استقلال مفهوم مشخص اقتصادی و سیاسی داشت و بدینوسیله در پس شعاری کلی تعبیری شایسته اوضاع و احوال از آن بعمل میآمد. استقلال این بورژوازی، که خود در وابستگی سیاسی ـ اقتصادی قرار داشت، چه میتوانست با شد بجز یك عوامفریبی! آزادی! آزادی چه کسی؟ چه طبقاتی؟ و علیه چه کسی؟ آزادی سرمایه داران علیه کارگران و زحمتکشان یا بعکس! اما آنان خود سرمایه دار بودند و آزادی مورد نظرشان جز آزادی کشتار توده ها و انقلابیون، آزادی بهره کشی سرمایه داری و استثمار وحشیانه، آزادی جنایت و ستم نبود! آنها از جمهوری اسلامی (بعد از حکومت اسلامی) یعنی حکومت مذهبی سخن گفتند و اسلام ایدئولوژی رسمی بورژوازی بود. جمهوری که خود را با "دین" و "مذهب" متمایز میکند، از همان بدو امر ضد آزادی است. بورژوازی قرن ۱۸ جمهوری خود را جمهوری غیر مذهبی اعلام نمود تا افراد جامعه را به آحاد متساوی الحقوقی در برابر قانون سرمایه تبدیل کند. اما بورژوازی ایران در قرن بیستم در کنار همه ابزارهای سرکوب بدان نیاز داشت تا بنام "خدا و آسمان" حکومت کند و بنام اینان هم طبقه کارگر و توده ها را در اسارت معنوی بیشتری نگاهدارد و سرکوب نماید. این جمهوری تنها میتوانست بر پایه ولایت فقیه پایه گذاری شود و ولایت فقیه جز سلطنت مذهبی، هیچ چیز دیگری نبود. پس جمهوری تنها میتوانست استتاری بر سلطنت باشد که نه فقط توده ها، بلکه خود بورژوازی را نیز بفریبد و از این پندار دروغین رها

سازد که بجز " سلطنت بورژوازی " در ایران یعنی فرمانروائی بورژوازی بزرگ و انحصاری دولتی و غیر دولتی راه دیگری برای حکومت کردن دارد • تا بورژوازی در ایران فرمانروائی کند ، میبایست بخشی از آن از این فرمانروائی محروم باشد ، سرنوشت این جمهوری جز " سلطنت " نمیتواند باشد • شعارهایشان فریبهای عظیم بود • ایدئولوگهای بورژوازی متوسط بخصوص تجار از قبیل مطهری و دیگران که مدتها اجازه فعالیت علنی در رژیم شاه را با مبارزه خود بر علیه کمونیسم و جنبش دمکراتیک اخذ کرده بودند ، این شیاد* بورژوازی ، دشمن آزادی و انقلاب از سالها پیش نسخه‌ای را در برابر انقلابیون ایران میپیچید که گویا اسلام هم مخالف سرمایه‌داری و هم مخالف کمونیسم است • زیرا در هنگامیکه جنبش انقلابی جریان دارد یا گرایش به انقلاب شدت مییابد بهترین وسیله برای فریب توده هائی که شاه از کمونیسم تصویر یک دیو سپید بدانان داده بود و برای جلب اقشار خرده بورژوازی که همواره " مالکیت مقدس " خود را معیار هستی خود میدانند و کوچکترین لطمه ای به این رکن مقدس را بمعنای سقوط خویش میبینند ، چنین شعارهائی است • حکومت شاه سالها تبلیغات ضد کمونیستی را در ایران بطور منظم دنبال مینمود و این وجه مکمل سرکوب خونین علیه کمونیسم بود • حکومت شاه توده ها را نسبت به کمونیسم بدبین و هراسان میساخت و بر علیه آن مذهب مرسوم را تقویت و تحکیم مینمود • آنها بر همین پیشنهاد ، دشمنی خود با

* — مطهری در کتاب مشهور خود درباره "علل رشد مادیگری در ایران (بویژه فصل آخر آن) تذکر میدهد که یکی از علل رشد مارکسیسم در جهان و ایران انکاس آن در توده ها ، جانبازیهای شگفت آور و انعکاس خواسته های انقلابی مردم است • وی میگوید : این سنگر ها توسط کمونیستها فتح شده است و "ما" از آنها عقب رانده شده ایم و باید بهرنحو که شده استمردم را قانع کرد که اسلام میتواند انعکاس منافع آنها را بعهده بگیرد و علیه سرمایه داری یا ظلم و ستم بجنگد • بعبارت دیگر او میگوید باید پوششی "آزادیخواه" بر پیکر فرتوت و مرتجع اسلام پوشاند • این کوشش از جانب حکومت شاه و ایدئولوگهای امپریالیستی تشویق میشد و بوسیله "حسینه ارشاد" ترویج میگردید تا بویژه دانشجویان و روشنفکران جوان از "تندباد" مارکسیسم برحذر داشته شوند • مطهری مجاهدین را بشدت بخاطر شائبه های "مادیگرایانه" به نقد میکشاند • ما از این شائبه‌ها و مضمون نشان قبلا یاد کردیم •

کمونیسم را آشکار میساختند و برای آنکه چهره ضدکمونیستشان ،چهره کاپیتالیستشان را برملا نکنند ،آنطور که باب دل خرده بورژوازی و وسیله ای برای تحمیق و جلب وی بسوی بورژوازیست ،خود را ضد کاپیتالیسم میخواندند .
(ر.ک. اقتصاد نا- محمد باقر صدر. در این کتاب سه بخشی - در بخش اول و دوم کمونیسم و کاپیتالیسم به اصطلاح رد میشوند و در بخش سوم کاپیتالیسم تحکیم میگردد ! چنانکه در فلسفتنا ،از همین شخص ماتریالیسم و ایده آلیسم رد میشوند و سپس زیر نام رئالیسم و فلسفه اسلامی ،ایده آلیسم تحکیم میگردد !) آنها میگفتند : جمهوری اسلامی نظامی ماورای نظامات طبقاتی - تاریخی است.ضد کمونیسم هرگز بجز کاپیتالیسم نخواهد بود و " جمهوری اسلامی " که این میان خود را چون شق سومی معرفی میکند، تنها چهره دگرگون شده همان کاپیتالیسم بود و بس !
سرمایه داری که نام آن تنها اسلامی و حکومت آن مذهبی میباشد ،سرمایه - داری با شناعات تکامل یافته تر است.خمینی و اطرافیانش،این ایده مطهری - شریعتی* را با شکل دگرگونه شده ای ،بنا به آخرین تبلیغات امپریالیستی بر علیه کمونیسم (که در آن کمونیسم عوامفریبانه مرادف شوروی و شرق است) بصورت " نه شرقی ،نه غربی ،جمهوری اسلامی " درآوردند . "جمهوری اسلامی " اما هم شرقی و هم غربی از کار درآمد .نه بواسطه آنکه به شعار خویش وفادار نماند ،بل بدین خاطر که مضمون حقیقی این

* - گفته میشود شریعتی و مطهری با یکدیگر تضاد داشتند و شریعتی بهخرده بورژوازی نزدیکتر بوده است.این با واقعیت و مضمون آموزش شریعتی انطباق ندارد.آن شریعتی که اسلامشناسی رابرای بورژوازی ارتجاعی و اشاعه ایده - های وی نوشت ،تاروپای امپراطوری عثمانی را زندهکند ،آن شریعتی که علی- رغم همه انتقادات اخلاقیاش براز خود بیگانگی ،بیگانگی از خود را به اوج رساند ،آن شریعتی که رسالت خود را درزدودن مارکسیسم ملحد از پیکرجامعه و امروزی کردن حتی الامکان مذهب برای تداوم بخشیدن بدان خلاصه میکند و جز این هم نبود ،سراپای مدافع سرمایه داریست.شریعتی از اساس هیچ فرق قابل ملاحظه ای باسایر مدافعین بورژوازی مذهب نداشته و ندارد . تنها یک نکته حائز اهمیت در اینجا وجود دارد و آن اینکه شریعتی طرفدار حکومت اسلامی ،جمهوری اسلامی ،نه باآخوندهاستو مطهری او را از همین زاویه نقد میکند : ادامه زیر نویس در صفحه بعد

این شعار جز وابستگی به جهان سرمایه داری امپریالیستی ، هم غرب و هم شرق نبود . آن جمهوری که آزادی ، یعنی آزادی کارگران و زحمتکشان ایران را متجلی میکند ، آن جمهوری که آزادی ملیت ها ی تحت ستم و حق آنان را در تعیین سر نوشت خویش تا جدائی کامل محترم میشمارد ، که سلطه سرمایه مالی را از ایران برچیند و تبعیت اقتصادی از امپریالیسم را از میان برداشته وابستگی مالی ــ دیپلماتیک دولتی را خاتمه بخشد و تحت رهبری پرولتاریا بسوی سوسیالیسم گام بردارد ، آن جمهوری تنها جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران ــ دهقانان و زحمتکشان ایران یعنی دیکتاتوری آنان بر علیه بورژوازی و امپریالیسم ، یعنی کلا بر علیه ارتجاع است . جمهوری دمکراتیک انقلابی ای که تنها با سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب و مبارزه قاطع و پیگیر او برعلیه کلیه نظامات کهن ، بورژوازی و امپریالیسم حاصل تواند شد و بورژوازی نیز در شعارهای خود نه شاه یا امپریالیسم ، بل همین جمهوری دمکراتیک انقلابی را آماج حمله قرار میداد . این یا وه سرایان عوام فریب همان هنگام که از "آزادی" دم میزدند ، کمونیستها و انقلابیون را ، کارگران آگاه شده و ملیتهای تحت ستم را ــ پیش از قیام ــ سرکوب میکردند . آنها همان دم که از "استقلال" دم میزدند ، ذلیلانه ترین قراردادها را با این یا آن امپریالیست بر علیه انقلاب بستند تا قدرت را بکف آورند . آنها هماندم که خود را "نه شرقی و نه غربی" جا میزدند ، به شرق و غرب تضمین منافع و سرمایه اشان

ادامه زیر نویس از صفحه قبل ــ مذهب بدون روحانیت وجود ندارد و حکومت مذهبی بدون ولایت فقیه سلطنت بدون شاه است . پس مطهری اتوپی لیبرالی شریعتی را درباره حکومت مذهبی (که البته چندان هم جدی نبود) بدرستی بنقد کشاند . اگر شریعتی عمامه و ردا و نعلین را از تن بدر کرده و سپس از امت اسلامی سخن میگوید ، مطهری گوشزد میکند که چنین انشقاقی پوچ و بی ــ معنی است . تنها نکته حائز اهمیت چنانکه دیده میشود بی اهمیت بوده در حد اختلافات ساده قابل حل تقلیل مییابد . چنانکه بالاخره مبارزگان وزیر خمینی شد . اگر بعد امجاهدین جابجا شریعتی را بعنوان "معلم شهید ما" مورد دفاع قرار میدادند و بویژه در سال ۵۶ و پس از آن ، این نه بدانمعنی بود که شریعتی مبین خواسته های خرده بورژوازی است ، بعکس این مبین آن بود که مجاهدین بیش از پیش به لیبرالیسم بورژوازی در غلطیده و رهرو آن شده اند . آن هیاهوی پر طنینی که سخنان شریعتی بخود میگرفت و محتوی پوچ و ارتجاعی را بشکل

 ادامه زیر نویس در صفحه بعد

رامیدادند و نمایندگان امپریالیستی و وابستگان به امپریالیسم خط مشی آنان راتعیین میکردند .

این بورژوازی از بدو کار بی آنکه هنوز حکومت باشد ، "اشاعه ایده های ضد دمکراتیک" ، "تعرض به نیرو های انقلابی" حتی در شرایط جنبش و جنبه عملی دادن به این ایده را بصورت ایجاد جریانات لمپن ضد دمکراتیک (که تدریجا نام برازنده حزب الله را گرفتند) ــ بویژه منظور ما جناح حزب جمهوری اسلامی است ــ فعالانه پیش برد . خمینی پیش از جلوس بر تخت شاه شده بود . آنها اعلام کردند که هرگونه بحث و سخنرانی خارج از دستور خمینی قدغن است: "بحث بعد از مرگ شاه" . خفقانی کم نظیر! آنچه را ضد انقلاب حاکم از آن ناتوان بود ، ضد انقلاب هنوز حاکم نشده به یاری عظیم امپریالیستها و مرتجعینی که بشیوه فاشیستی بر جنبش لگام میزدند ، پیش میبرد . آنها هرگونه سخن رانی و بحث انقلابی را "ایجاد اختلاف در میان مردم" معرفی کرده و کمونیستها و انقلابیون را که تلاش بسیاری برای معرفی آرمانهای دمکراتیک و ارائه راهی انقلابی بمردم مینمودند بنام "ساواکی" (آنچه خود بودند) و غیره ضرب و شتم و جلسات و مجامع آنها را پراکنده میساختند . تظاهرات کمونیستی یا دمکراتیک نه تنها توسط شاه و عمالش بلکه هم چنین بیشتر توسط این خیل انبوه جیره خواران سیاه بورژوازی که به تقلید از دستجات ضد انقلابی فاشیستی پیراهن سیاهان در آلمان و پیراهن قهوه ایها در ایتالیا عمل میکردند ، سرکوب میساختند . "حزب فقط حزب اله ــ رهبر فقط روح الله" . حزب جمهوری اسلامی و رهبر آن خمینی بت جدید بورژوازی و امپریالیسم در ایران بدینسان مردم را خفه و منقید میساختند و روحیات دمکراتیک انقلابی را که علیرغم میل آنان رشد و توسعه مییافت ، در آنان میکشتند . در حالیکه به فتوی خمینی انقلابیون و کمونیستها ، کارگران و زحمتکشان مبارزی که مستقلا خواسته های خود را بیان میکردند ، توسط این عمال مزدور حزب الهی به خون کشیده میشدند ، او وعده میداد که "در حکومت اسلامی آینده مارکسیستها آزاد خواهند بود بشرط آنکه توطئه نکنند!" اما پیش از آنکه حکومت

ادامه زیر نویس از صفحه قبل

فریاد های هیستریک انسان در حال مرگ به جهان زنده منتقل میکرد ، انجام کامل رهنمود های مطهری در "علل رشد مادیگری" میباشد .

حکومت اسلامی جمهوری اسلامی شود و استقرار یابد ،ارتجاع جهانی و بورژوازی برهبری خمینی این توطئه را کشف کرده بودند و میدانستند که کمونیستها و انقلابیون ،طبقات استثمار شونده و مردم تحت ستم علیه ارتجاع و سرمایه داری میجنگند و از همین روآنان را محکوم به دشنه ها ،زنجیر ها و قمه ها ساختند .

دمکراتهای خرده بورژوا ،مجاهدین و فدائیان درست در این شرایط رهبری خمینی ــ یعنی حزب جمهوری اسلامی ــ را تائید نمودند !

فدائیان اعلام کردند : خمینی رهبر جنبش انقلابیست . و هرگونه حرکت مستقل را در مقابل او بمعنی ضربه زدن به جنبش و وحدت خلق دانستند. مجاهدین نیز بهمین ترتیب .

بدینسان پیش از آنکه حتی خمینی بقدرت برسد ،رهبران و سازمانهای خرده بورژوازی دنباله روی از وی و حزبش را و طبقه اش را کاملا پذیرفته و به ضد انقلاب گردن نهادند .آنها با نهادن صفت " مبارز " بر خمینی ،با انتساب رهبری "انقلاب" بوی و با پذیرش برنامه سیاسی اش کاملا سقوط کردند . سازمان چریکهای فدائی خلق طی بیانیه ای کمونیستهائی را که به عبث خود را از مردم ــ یعنی خمینی ــ جدا میکنند و از کارگران دم میزنند ،که "واقعیت" را نمی بینند ! و رهبری خمینی بر انقلاب را درک نمیکنند ،که در وجود خمینی رهبر خرده بورژوا ــ رادیکال ،انقلابی و دمکرات توده ــ ها را تشخیص نمی دهند و از اینکه او خواهان حکومت اسلامی است ،نارضایتی بخرج میدهند ،چنین کمونیستهائی را که به ترویج و تبلیغ ایده های دمکراسی انقلابی بیش از هر چیز بها میدهند و " بحث " را برای " بعد از مرگ شاه " نگذاشته اند ،بشدت مورد حمله قرار داد .

در مورد چریکهای فدائی خلق ،رویزیونیسم بین المللی و حزب توده تاثیرات عمیق تری را در این زمان بجای نهاد . رویزیونیستها دمکراسی خرده بورژوائی را که بنا به طبیعت خود آماده پیوستن به بورژوازی در لحظات حساس است ،بسمت خود جذب نمودند . حزب توده ایده "خمینی خرده بورژوا " را در کنار ایده " جناح دوراندیش " هیات حاکمه برای ساختن " جبهه دمکراتیک مردم ایران " ،یعنی بورژوازی ایران که خود نیز در آن قرار داشت ،ارائه داد و دمکرات های خرده بورژوا ــ س . چ ــ که منتظر توجیه ای تئوریک برای پراتیک تسلیم طلبانه و دنباله روانه خود از

بورژوازی بودند بر همه تاریخ و سابقه و پراتیک و برنامه خمینی و حزب وی پرده ای خرده بورژوائی افکندند و در دل نام "خلق" خصم خلق را پنهان ساختند، همان ایده ای که بورژوازی از طریق حزب توده اشاعه میداد و خرده بورژوازی آنرا مساعد حال خود یافت. بهمان نسبت که س. چ. در این زمان به رویزیونیسم خروشچفی بیشتر نزدیک میشد، خصومت خود با جنبش انقلابی را هم آشکار نمود و آماده شد تا سرباز خمینی گردد!
دمکراسی خرده بورژوائی خمینی را زیر نام "خلق" میگنجاند و مرزمیان انقلاب و دشمنان آنرا مخدوش و بنفع مرتجعین، متحدین امپریالیسم و خصم کارگران، دهقانان و خلقهای ایران تغییر میداد. این سازمان از این پس بویژه بمثابه سازمانی که در گرداب دفاع و همراهی با ارتجاع پان اسلامیستی در غلطید و تا سالها ی بعد از جنبش ۷ ـ ۵۶ یکسره سیر قهقرائی کاملی را در تبدیل شدن به یك جریان وابسته به امپریالیسم شوروی، مدافع بورژوازی دولتی بویژه حزب جمهوری اسلامی و پیرو خروشچفیسم طی کرد و خیانت خود به انقلاب ایران را پله به پله تکمیل نمود و بالاخره به جانباز راه میهن بورژوازی ـ شوونیست و پشتیبان بورژوازی در جنگ ارتجاعی متشخص شد و ضربات سنگینی را به جنبش انقلابی ایران وارد کرد و سرانجام نیز به "حزب توده ایران" بلوغ کامل یافت. نام فدائی از جهت تکامل آن در دنباله روی از بورژوازی در تاریخ ایران مترادف چنین تحولی است و بس!
بهمراه آنان مجاهدین سیر مشابهی را در دنبال خمینی، بازرگان و سپس در دنبال لیبرالها طی کردند. مجاهدین غرق در رویاهای "حکومت قسط اسلامی" و در پی "پدر" خود ـ طالقانی لیبرال ـ بدنبال خمینی هورا میکشیدند. دشمنی آنها با کمونیستها بیش از پیش به لیبرالها و خمینی نزدیکشان مینمود و در آستانه قیام دنباله روی آنان از خمینی ـ بازرگان، با حمایت آنها از حکومت بازرگان متحد طبقاتی خمینی به اوج رسید.
عصر حاضر راه سومی را میان دمکراسی انقلابی، انقلاب دمکراتیك برهبری پرولتاریا و یا ضدانقلاب بورژوازی باز نگذاشته و نمیتواند بگذارد و دمکراسی خرده بورژوائی تا زمانیکه بصورت دمکراسی انقلابی تکامل نیافته و در چنین مسیری حرکت نمیکند، لاجرم تسلیم بورژوازی و تابع آن خواهد شد. تاریخ معاصر و تاریخ انقلاب ایران سراپا چنین حکمی را نشان میدهد. سازمانهای خرده بورژوازی که از دمکراسی انقلابی دوری گزیده، قادر به پای نهادن در

راه پیگیر و قطعی انقلاب دمکراتیک نیز بوده و چاره ای و تقدیری جز آستان بوسی و دنباله روی از خمینی ــ بازرگان نداشتند ۰این در تباین با مبارزه انقلابی استکه توده های خرده بورژوازی و یا دهقانان بطور عینی قادرند دنبال کنند ۰سازمان سیاسی خرده بورژوازی بهمین مبارزه یعنی به پرولتاریای انقلابی خیانت میکند و به بورژوازی میپیوندد ۰برای خرده بورژوازی تا آنجا که انقلابی است و انقلابی عمل میکند راهی جز پیوستن به دمکراسی انقلابی به رهبری پرولتاریا و جدائی از سازمان سیاسی خرده بورژوازی که وی را در برابر لیبرالها و مرتجعین میفروشد ،وجـــود ندارد ۰

بدینسان دمکراسی خرده بورژوازی بنا بر طبیعت خود در لحظات قطعی تاریخ غرق در لیبرالیسم و دنبالـه روی از بورژوازی گردید ۰فقدان رهبری پرولتری که جنبش را یکسره به قیودت بورژوازی میکشاند و بورژوازی نیز آنـــرا در لحظه قطعی به انقیاد خویش در آورد ۰

می بینیم که چگونه و چرا برنامه سیاسی بورژوازی ــ بویژه خمینی ــ تنهـــا برنامه سیاسی موجود و رایج میشود ۰برنامه سیاسی خمینی علاوه بر آنچه گفتیم هرگونه خواست خلقهای تحت ستم و حق تعیین سرنوشت آنان را از قبل با شو و نیسم بورژوازی سرکوب نمود ۰خلق کرد از همان دوره پیش از قیام در چهره خمینی دشمنی بهمان اندازه شاه جنایتکار و دشمن دمکراسی را دید ۰این برنامه آزادی زنان را با یك کلمه " باید مطابق اسلام باشد "به اسارت کامل زنان تبدیل کرد ۰این برنامه "آزادی سیاسی ،اجتماعـات و مطبوعات" را با اعلام آنکه این آزادی باید بر اساس موازین اسلامی تعییـن شود " به استبداد و خفقان کامل تغییر داد ۰برنامه ای سراپا ارتجاعـی و مطابق منافع امپریالیسم در سرکوب کارگران و زحمتکشان و خلق های بپـــا خواسته ۰چنیـن است برنامه خمینی و حزب جمهوری اسلامـی !

هرچه جنبش انقلابی بیشتر پیش میرفت و هرچه توده ها خواسته های جدید تری در دستور میگذاشتند ،خصلت ارتجاعی خمینی ــ بازرگان بیشتر نمایان میشد ۰جنبش علیرغم آنکه تحت ایدئولوژی و سازماندهی آنان به بند کشیده شده بود و با وجود آنکه قادر نبود مستقلا خود را نمایش دهد ،بیشتر از هر زمان دیگری دو جناح بورژوازی را بهم فشرده ساخت۰آنچه آنها را بهـــم پیوست نه منافع انقلاب بلکه منافع و اتحاد آنها برضد انقلاب جهت حفظ بنیادـــ های سیستم سرمایه داری وابسته ایران بود که دست یکدیگر را نه در برابر شاه

که با وی وارد بند و بست شده بودند که "باید برود" بلکه در برابر کارگران و توده های مردم و انقلابیون درهم فشردند. وقتی در تابستان ـ پائیز ۱۳۵۷ اعتصاب عظیم کارگران شرکت نفت ـ بزرگترین اعتصاب در تاریخ جنبش کارگری ایران با خواسته های سیاسی مشخص ـ آغاز شد، هراسی نگفتنی بر بورژوازی، بر خمینی و بازرگان و همچنین بر شاه مستولی گشت. این بازرگان بود که به نمایندگی از جانب خمینی بمذاکره با اعتصابیون جهت پایان بخشیدن به اعتصابشان پرداخت، مذاکره ای که جز تحقیر و تمسخر کارگران چیزی برای وی به همراه نداشت. آنها کارگران را دعوت به سازش با بورژوازی حاکم و قطع اعتصابشان نمودند، اما در حقیقت این ترس آنها از جنبش طبقه کارگر بود که به چنین تلاشی وادارشان ساخت. از آغاز مهرماه طبقه کارگر ایران در همه جا دست به اعتصاب سیاسی و اقتصادی میزند. خواست سرنگونی شاه و آزادی زندانیان سیاسی یك خواست اصلی کارگران در این زمان است. اعتصاب کارگران و کارمندان شرکت نفت بویژه از نقش قاطعی در سراسر جنبش انقلابی برخوردار است. این اعتصاب یك منبع اصلی درآمد دولت را قطع نمود و آنرا ناتوان ساخت. این اعتصاب روحیه همبستگی میان کارگران را وسعت داد و بدنبال خود اعتصابات همه جانبه ای را بهمراه آورد. تولید تقریبا بطور کامل متوقف شد. در جریان این اعتصابات اتحادیه های زرد دولتی آریامهری یکی بعد از دیگری منحل گردید و اتحادیه ها و سندیکاهای انقلابی پدیدار شدند. فرار سرمایه داران شروع شد. سرمایه دارانی که خطر انقلاب را اینك در بیخ گوش خود حس میکردند، میهن خود را در چمدانها گذاشته و بسوی کشورهای امپریالیستی رهسپار شدند. اثرات بحران اقتصادی بین المللی بیش از هر زمان دیگری خود را بارز نمود، چیزی که تا مدتها بعد میبایست باقی بماند.

ناتوانی حکومت شاه، دودستگی در بورژوازی حاکم را نیز بالاخره رسمی ساخت. مجلس از درون به تکه های گوناگونی که حالا بسیاق روز انتقاداتی را به دولت و مقام سلطنت مینمودند و از "آزادی و دمکراسی" و "فوائد" آن دم میزدند، تقسیم شد. بخشهایی از بورژوازی بزرگ آینده را پذیرفتند و با ایراد انتقاداتی به شاه و دربار برای آینده خود "پرونده های انقلابی" تنظیم نمودند. اینان همان کسانی بودند که حزب توده بنام "جناح دوراندیش هیات حاکمه" که دارای پتانسیل انقلابی و خواهان آزادی

و دمکراسی است ،از آنان یاد کرده و اتحاد ونزدیکی با این "نیرو" را نیز توصیه مینمود .این "جناح دوراندیش" ،اندیشه ورود راز بورژوازی برای سرکوب انقلاب را بهتر عیان میسازد . "دوراندیشی" ای که حزب توده نیز بنوبه خود بهمان اندازه در آن سهیم بوده است .

هرچه جنبش انقلابی توسعه یافت ،بورژوازی بیشتر به هراس افتاد .شکست حکومت نظامی، سقوط کابینه شریف امامی و ازهاری با وجود کشتارهای وحشیانه و وعده های کوچك و بزرگشان ،تعمیق شعارها و خواسته های جنبش بهمراه بورژوازی ،امپریالیسم را نیز به چاره جوئی برای حفظ منافع خود در ایران کشانید .

امپریالیستها ،از جمله امپریالیسم آمریکا مدتها بود بر سر تداوم حکومت شاه از لحاظ تاکتیکی دچار اختلاف شده بودند .کارتر و کنگره امپریالیسم آمریکا از نقض حقوق بشر در ایران و "توسط شاه" حرف میزدند ،یعنی ادامه شرایط سرکوب ــ تا سالهای ۵۶ مورد نظر است ــ در ایران جز به سقوط شاه منجر نخواهد شد و باید "تا حدی انعطاف بخرج دهد" و تن به "اصلاحاتی در رژیم سیاسی بسپرد" تا بنیادهای دولت و سرمایه داری وابسته ایران حفظ گردد ،در غیر اینصورت باید "منتظر تهاجم کمونیستها بود" که از این اوضاع بخوبی برای پیش برد اهداف افشان بهره میبرند .علاوه بر این امپریالیستهای گوناگون ــ ژاپن ،آلمانغربی ،فرانسه ، انگلستان و شوروی ــ که منافع عظیمی در ایران داشتند و در عین حال در رقابت با یکدیگر و با آمریکا بر سر تسلط بر ایران بسر میبردند ،در این اوضاع و احوال با جانبداری مستقیم و غیر مستقیم از جناحهای حزب جمهوری و لیبرالها موقعیت خود را در ایران در مقابل یکدیگر تقویت میکردند. کلیه کشورهای امپریالیستی "بیم خود را از ادامه حکومت شاه" و ناتوانی رژیم در توقف جنبش انقلابی بیان کرده بودند .بحران جهانی سرمایه داری در سال ۸ ــ ۱۹۷۷ بطور جدی اتخاذ روشهای جدیدی را در مقابله با جنبش های انقلابی برای امپریالیستها "طلب" میکرد .آنها در حالیکه حمایت خود را نسبت به شاه بوی اعلام میکردند ،راههای دیگری را برای این مقابله با جنبش جستجو نموده و روابط جدیدی را مستحکم میساختند . "بیم" امپریالیستها براین امر استوار بود (چنانکه بعدا اقرار کردند)که هرآینه بیش از حد بر روی حفظ شاه انگشت گذاشته بشود و انعطاف لازم

در تحولات سیاسی درون بورژوازی از جانب امپریالیستها بخرج داده نشود، جناحهای ضعیف ولی انقلابی جنبش بتوانند رهبری را از دست بورژوازی خارج ساخته و آنرا از اسارت در دست منافع بورژوازی برهانند .

" رهبری " خمینی ـ بازرگان ،که در حقیقت نه رهبری بلکه مهار و سرکوب کننده جنبش انقلابی بود ،برای امپریالیستها " آشنا " بحساب می آمد. احزاب بورژوازی وابسته به امپریالیسم ،ضد کمونیست و ضد دمکراسی که در چهارچوب سرمایه داری وابسته ایران به تحکیم همان مناسبات میپردازند ، مجموعه ای که ارگانهای بوروکراسی و نظامی ماشین دولتی ـ برادر تنی خود را ـ محفوظ نگاه میدارد و همه اختلافش با شاه از لحاظ اقتصادی در توزیع سود سرمایه خلاصه میشود ،توانائی این مجموعه در سرکوب انقلاب بیش از شاه و بمراتب بیش از شاه بود ،زیرا قادر است اینکار را بنام انقلاب تحقق بخشد .

امپریالیستهای اروپائی (بویژه فرانسه ـ انگلستان) و ژاپن بیش از آمریکا بر روی عدم حمایت از شاه پای میفشردند . زیرا علاوه بر آنکه فرصت مناسبی برای تجدید تقسیم ایران میان آنها بوجود آمده بود ،آنها بین جنبش انقلابی توده ای و رهبری بورژوازی ضد انقلابی آن تضاد میدیدند که عبارت از همان تضاد شاه و انقلاب بود . اگر آنها میخواستند انقلاب در ایران سرکوب گردد و این سیاست فوری ترین وسیله جهت حفظ منافع عام آنها را بدست میداد ،چرا اینکار توسط خمینی ـ بازرگان ،یعنی جریان دوم صورت نگیرد ؟ رقابت پاره ای امپریالیستهای اروپائی و ژاپن با آمریکا عدم حمایت آنها را از شاه قطعی ساخت .

سوسیال امپریالیسم شوروی نیز تا مدتها ـ بنا به منافع اقتصادی اش در ایران ـ جنبش را نه بر ضد شاه و سلطنت و ... بلکه " جنبشی برای اصلاحات" معرفی میکرد و تلاش میورزید وانمود کند که در ایران " خبری نیست " . وقتی امواج انقلاب بالاخره همه جا را فرا گرفت ،تازه در این هنگام امپریالیستهای شوروی بیاد خمینی ـ بازرگان افتادند و رهبری آنها را تائید و آنان را شخصیت های " انقلابی و مردمی " جلوه گر ساختند . همه امپریالیستها بلا استثنا بر احزاب بورژوازی که به امپریالیسم هم وابسته بودند ـ لیبرالها و حزب جمهوری اسلامی ـ مهر تائید کوبیدند و در تقویت آنها بر ضد کارگران و زحمتکشان ایران فروگذاری نکردند .

" کنفرانس گوادلوپ " میان امپریالیستهای آمریکائی ـ اروپا و ژاپن اختلافات را موقتا پایان بخشید ۰ امپریالیستها در این کنفرانس تصویب نمودند که " حفظ سرمایه داری" مهمتر از " حفظ شاه " است ۰* امپریالیستها ضرورت برکناری شاه و انتقال قدرت به بختیار، حفظ ارتش و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به خمینی ـ بازرگان را بررسی کردند ۰ این سیاست در دستور روز قرار گرفت ۰

خمینی که از مدتی قبل در پاریس بسر میبرد، بهمراه مشاوران نزدیکش تماس فعالی را با نمایندگان کنفرانس گوادلوپ برقرار میکند و از این پس خمینی تنها آلترناتیو در برابر شاه تبلیغ و تحکیم میشود ۰

شاه برای " سفر و استراحت " به خارج میرود ! اما " شورای سلطنتی " که وی تعیین کرده بود، استعفای خود را در پاریس تحویل خمینی داد ! رئیس " شورای سلطنت " گفت : " پس از آنکه خمینی اعلام کرد این شورا غیر قانونی است، میبایست استعفا کند ! " ۰ بختیار ـ یکی از رهبران حزب لیبرالی ـ نخست وزیر شد و پس از مدتی خمینی وارد کشور گردید ۰ مشورتها و مذاکرات نهانی آغاز شدند ۰ چه در پاریس و چه در تهران توافقات بسیاری مبتنی بر حفاظت منافع امپریالیستها ـ و بویژه آمریکائیان ـ حفظ ارتش و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت سیاسی بوجود آمد (امروز بنی صدر پس از آنکه به فرانسه گریخته است، بضرورت پاره ای از این توافقات را برملا کرده است ۰ اما او فراموش میکند، ذکر نماید که امضاء خود وی در کنار امضاء خمینی در زیر این قراردادها وجود دارد !) ۰

ژنرال هویزر آمریکائی وظیفه کنترل و اداره ارتش، کسب حمایت از آن برای

* ـ ر ۰ ك ۰ به " کمیسیون سه جانبه " ۰ در آنجا برژینسکی و سایر رهبران امپریالیسم میگویند : حفظ سرمایه داری و " کشور آزاد " مهمتر از هر چیز است ۰ این مهم نیست که پاره ای از این کشورها با یکی از ما برخوردهای شدید میکنند، این مهم است که تا وقتی آنها سرمایه داری و "آزاد" هستند، با ما میباشند ۰ امپریالیستهای اروپائی، آمریکا، ژاپن در عین حال برروی این توافق کرده بودند و وحدت نظر داشتند که تشکیل " یك خط سبز (اسلامی) " در خاورمیانه از افغانستان تا سوریه و در جنوب شوروی میتواند در مبارزه رقابت‌آمیز و توازن قوا بر علیه امپریالیسم شوروی به آنها کمك و بعنوان راهی جهت مقابله با جنبشهای کمونیستی و دمکراتیك در منطقه امپریالیستها را یاری دهد !

بختیار و جلوگیری از اقدامات طرفداران سرسخت شاه که " تغییر اوضاع را درك نمیکردند "، را بعهده گرفته و روانه تهران شد ۰ او از نزدیك با نمایندگان " شورای انقلاب " یعنی بازرگان و بهشتی وارد مذاکره پیرامون اقدامات ضروری بعدی گردید ۰ بختیار نیز در این مذاکرات با خمینی و اطرافیانش نقش فعالی را ایفا کرد ۰

" شورای انقلاب " در این زمان تشکیل گردید ۰ این شورا نمایندگان بورژوازی، وابستگان به امپریالیسم و پاره ای نمایندگان بورژوازی بزرگ و حتی کسانی را که هویت ایرانی نداشتند، در خود داشت ۰ این کمیته مشترك بورژوازی بر علیه انقلاب بود ۰ خمینی که در انتخاب اعضای این شورا نقش اصلی را داشت، در پاسخ کارگران شرکت نفت که اعلام کردند، ما کارگران باید یك نماینده انتخابی کارگر در این شورا داشته باشیم، بوضوح ابراز داشت : کارگران میتوانند بعدا به مجلس نماینده بفرستند ! اما " شورای انقلاب " جای کارگران نیست، جای بورژوازیست ! شورای سلطنت جای خود را به " شورای انقلاب " یعنی " شورای جدید سلطنت بورژوازی داد ۰ شورای انقلاب از این پس شورای کل ضد انقلاب، شورای بورژوازی و امپریالیسم مستقیما هدایت سرکوب انقلاب و توقف آنرا در دست خود متمرکز نمود ۰ این شورا که افرادی نظیر مطهری شیاد ضد کمونیست ضد انقلاب، مفتح، بهشتی، با هنر، بازرگان، قطب زاده، بنی صدر، حبیبی، طالقانی و غیره در آن حضور داشتند، یك وظیفه تاریخی بیشتر نداشت : دست بدست کردن ماشین دولتی، سرکوب انقلاب ۰

تشکیل کابینه بازرگان تنها شکل ظاهری حکومت دوم بود ۰ در واقع حکومت دوم کمیسیونی جهت تحویل گرفتن دستگاه بوروکراتیك نظامی از بختیار محسوب میشد ۰ همه این اقدامات زیر نظر " شورای انقلاب " بر علیه انقلاب پایه ریزی شدند ۰ عزم جازم " شورای انقلاب " قلع و قمع انقلاب بود ۰

بدینگونه در آن لحظه ای که توده ها فریاد میزدند " رهبران ما را مسلح کنید ! " آنها بفکر خلع سلاح توده های انقلابی و نجات برادرشان ـ ارتش ضد انقلابی ـ از تیررس نبرد توده ها بودند ۰ اما جنبش وظیفه داشت سرانجام نفرت فروخفته خود از شاه و بورژوازی را در عمل ظاهر سازد ۰ درست در لحظه ای که آخرین قرارداد ها میان هویزر و رهبران

ارتش با خمینی ــ بازرگان جریان داشت ،غریو مسلسلها اراده مستقل توده ها را بیان نمود .

قیام آغاز شد ! قیام علیه ارتشی که برادر تنی و ابزار سیادت بورژوازی است . توده ها قیام را بر علیه اراده خمینی ضد انقلابی اراده کردند .خمینی که هرگز فرمان " جهادش " را صادر ننمود مگر بعد ها و آنهم بر علیه جنبش انقلابی ،بلافاصله طی اطلاعیه ای اعلام داشت : "من هنوز فرمان جهاد را صادر نکرده ام ! " آنها در حالیکه دور از چشم توده ها مشغول توطئه های خود و " تقسیم مشاغل " بودند ،ناگهان با قیام رو برو گشتند و آنرا توطئه ای از جانب توده ها علیه خود یافتند .رفسنجانی در همان روزهای قیام آنرا " توطئه آمریکا " نامید ،همان آمریکائی که وی توطئه چینی با آن علیه مردم را دنبال میکرد . و این نامی بود که از این پس بر هر جنبش انقلابی و مبارز توده ای نهاده میشد .

قیام پایان یکدوره بود .و بر پیکر توهم ــ همه با هم ــ در میان کسانیکه منافعشان از هم متمایز و متضاد بود ضربه شدیدی زد .قیام خود نیز نه پروسه ای بدنبال رهبری ضد انقلابی بلکه بر علیه آن بود و ارتش ضد ــ انقلابی ،فرماندهان و مزدورانی که تا آخرین ساعت گلوله های خود را بر سینه کارگران و زحمتکشان شلیك میکردند ،بر علیه قیام کنندگان ،ایــن کسانیکه به عبث روزگاری ،برادری ناممکن آنها را طلب میکردند ،بر علیه انقلاب همبستگی خود را با ضد انقلاب خمینی و کابینه ــ اش ــ که "مخالفت با آن مخالفت با اسلام بود " ــ اعلام نمودند .قیام شکست خورد و نتوانست فرمان خود را براند و تنها اقدامی نیمه کاره باقی ماند .ارتش با اعلام همبستگی دیرین و " برادری خود با خمینی " و با یك " فرمان الهی " تطهیر شد و این بار هم برای تامین سیادت بورژوازی بر جای ماند .قیام آخرین نقطه جنبش ۷ ــ ۵۶ و بالاترین نقطه آن بود .پس از قیام جنبش انقلابی آرامتر بر آنچه از سر گذرانده بود مینگریست و فریب بزرگ بورژوازی را به آرامی در میافت. " قیام " به " ضد قیام " تبدیل شد و این شکست قیام است .زیرا اگر میبایست ماشین بوروکراتیك ــ نظامی دولتی را خرد کند نه فقط چنین نکرد ،بلکه آنرا با شکافی سخت بر خود رها نمود تا بر ضد قیام تجدید سازمان شود .بالاخره قیام که میبایست توده ها را بر سرنوشت خویش حاکم سازد تنها به صورت سندی جهت مشروعیت

بخشیدن به " ضد انقلاب " درآمد ۰سندی که روزی آنرا " توطئه آمریکا " میخواندند ۰این مشروعیت چه چیزی بود ؟ انتقال قدرت و سلطنت از شاه به خمینی ،استیلای سیاسی بورژوازی بر دستگاه کهنه دولتی که بنام قیام انجام میگرفت ،اما در واقع بر علیه آن جریان داشت۰مارکس نوشت :

" سرانجام جمهوری پارلمانی در مبارزه خود علیه انقلاب مجبور شد همراه با اقدامات تضیقی وسایل قدرت دولتی و تمرکز آنرا نیز تقویت بخشد ۰تمام دگرگونی ها بجای آنکه این ماشین را درهم شکنند ،آنرا تکمیل کرده اند ۰ احزابی که یکی پس از دیگری برای احراز تسلط مبارزه کردند ،تصرف این دستگاه دولتی عظیم را غنیمت عمده پیروزی خود بشمار می آوردند ۰ " (٤)

تمام دگرگونیهای درون فراکسیون بورژوازی و همه اختلافات آنها با یکدیگر که قبلا گفتیم تنها صرف آن گردید که این ماشین بوروکراتیک ـ نظامی از تیررس توده ها دور نگاهداشته شود ۰بسط و تکمیل و تحکیم دستگاه دولتی ،غنیمت عمده فراکسیونهای مخالف گردید ۰اما علاوه بر دستگاه دولتی با ارتش و ادارات عریض و طویل ،موقعیت دولتی در ایران تسلط بر دستگاه عظیم سرمایه داری دولتی را همراه دارد ۰دولت عمده ترین سرمایه دار در ایران محسوب میشود ۰تصرف دستگاه دولتی سابق و دست بدست شدن آن یک تحول سیاسی در درون فراکسیونهای بورژوازی و همچنین جابجائی مالکیت بخش عظیمی از سرمایه اجتماعی میباشد ۰بورژوازی متوسط نیز در این تحول نه فقط تامین منافع خود را در این موقعیت ،بلکه تغییر موقعیت خود را به کنترل کننده اصلی سرمایه اجتماعی در حاکمیت سیاسی میدید ۰بدین جهت از هم اکنون دو شاخص اصلی حاکمیت آینده روشن میگردد : وحدت مطلق بر سر سرکوب ،منازعه (در درون دو بخش بورژوازی یعنی لیبرالها و حزب جمهوری) بر سر تسلط بیشتر بر این دستگاه و ۰۰۰ ۰اما پیش از این باید سرنوشت دو جریانی را که از آنها نام بردیم تکمیل کرد :

اگر بورژوازی بر ضد جنبش توده ای سرانجام از بالای سر قیام توده ای و با تائید امپریالیستی قدرت را در دست گرفت ،قیام نیز ادامه یافت۰قیام ابتدا گوئی متوقف شد ۰ " وقفه " قیام همانا از میان رفتن ظاهری هدف اصلی عملی آن یعنی از سر راه برداشتن دستگاه دولتی سابق بوده که در طی

روزهای ۲۰ تا ۲۲ بهمن ماه با اعلام همبستگی ارتش به خمینی و بازرگان تحقق پذیرفت و اینبار بکمك زمین و آسمان و با مدد "آیات الهی" و فتاوی گوناگون پیوند های اخوت میان ارتش و بورژوازی، همان پیوند های میان ارتش و "توده قیام کننده" نامیده شد. اولین بیانیه های خمینی و بازرگان این رهبران بورژوازی نه فقط توقف قیام، همچنین توقف همه و هرگونه مبارزه توده ای ـ انقلابی را که علیرغم آنان جریان داشت، خواستار میشود و ضد ـ یست با "دین خدا" میشمرد. "شورای انقلاب" و "کابینه بازرگان" که قیام علیه آن قیام علیه خدا خوانده شد، وظیفه این "توقف" را به عهده گرفت.

اعتصاب، تحصن و سایر اعتراضات که هنوز نتیجه قطعی خود را نگرفته بودند، بویژه در مورد کارگران در حکم عمل ضد خدا و محاربه با اوامر الهی ـ یعنی محاربه با سرمایه و فرمانهای دولت سرمایه داران ـ قلمداد میشد. خلع سلاح عمومی اعلام میگردد. بدین ترتیب توده هائی که نتوانسته بودند دستگاه دولتی را واژگون ساخته و دشمنان خویش را خلع سلاح نمایند اکنون خود خلع سلاح میشدند. حکومت جدید با تمام توان خود انهدام انقلاب و غلبه بر روحیات و مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان را آغاز کرد: "انقلاب" تمام شده بود، زیرا ماشین دولتی از دستی به دست دیگر، از این فراکسیون بورژوازی به آن دیگری منتقل شده بود. و از همان نخستین لحظه ها جنبش انقلابی و مبارزه کارگران و توده ـ های مردم یکسره "ضد انقلاب" گردید تا تخطئه و سرکوب گردد. اما انقلاب توده ها تازه میبایست آغاز شود زیرا اینبار در هر لباس و بهر نام بورژوازی یکسره و آشکارا خصومت خویش با توده ها و در راس آنها با طبقه کارگر را علنی ساخت. بورژوازی اهداف خود را متحقق میدید. اما توده ـ هائی که جنبش را به پیش رانده بودند، تازه در اولین روزهای پس از قیام ضد انقلاب نوینی را و اینبار در هیئت جمهوری اسلامی در مقابل خود میدیدند و میدیدند نه به جلو، بلکه به عقب رفته اند.

> "یك خلق تمام که میپنداشت پیشروی خود را به نیروی انقلاب تسریع کرده است، غفلتا به یك عهد مرده باز پس مینشیند و برای اینکه در این بازگشت جای تردید نماند به احیای تاریخها و تقویم کهن، نامهای کهن

و فرمانهای کهن که مدتها پیش به دانش باستانشناسی تحویل شده بودند و نیز به احیای گزمه ها و داروغه هائی که بنظر میآمد مدتهاست استخوان پوسانده ــ اند ، میپردازد ۰ " (٤)

انقلاب کارگران ، دهقانان و زحمتکشان ایران تازه در شکل واقعی خود میتوانست آغاز شود ۰ دوران ۷ ــ ٥٦ برای آنان انبوهی از تجربه و معرفت فراهم ساخته بود ۰ کارگران در بسیاری از کارخانه ها در جریان قیام و پیش از آن به ایجاد اتحادیه ها و سندیکاهای انقلابی و در مواردی شوراها دست زدند و تا حد کنترل تولید و ممنوعیت اخراج کارگران و ۰۰۰ پیش رفتند ۰ در همین فاصله کمونیستها ــ که بر خلاف دمکراتهای خرده بورژوا ــ ماهیت ضد انقلابی خمینی ــ بازرگان را حتی پیش از قیام تصریح کرده بودند ، مدافع حرکت مستقل طبقه کارگر و توده های انقلابی بودند و نفوذ خود چه در میان کارگران و چه در میان توده های خرده بورژوازی را وسعت بخشیدند ۰

" قیام " در هیئت جنبش انقلابی نوینی و مبارزه انقلابی ــ دمکراتیک که کارگران ، دهقانان و خلق های مبارز و تحت ستم ایران بر علیه حکومت مستقیما و بطور عملی پیش میبردند ، ادامه یافت ۰ قیام در روحیات و عملیات انقلاب مردمی که حاضر به تن دادن به این حکومت سلطنتی نوین و اسلامی نبودند و اگر ارکان حاکمیت قیام خود را بوجود نیاوردند ، اما از بدو امر بر اساس خواسته های دمکراتیک و انقلابی به مقابله با رژیم جدید پرداختند ، ادامه یافت ۰

علیرغم توهمات گسترده ای که هنوز نسبت به حکومت مذهبی خمینی ــ بازرگان وجود داشت ، جنبش انقلابی نوین (٥٧ ببعد) با اهداف انقلابی ــ دمکراتیک وسطحی و سیع پدیدار شد و در موارد عدیده و عظیمی تحت رهبری کمونیستها قرار گرفت ۰ تنها اکنون پس از چنین تحولاتی بود که جامعه میتوانست مبدا حرکت انقلابی برای خود پدید آورد :

" جامعه اکنون عقب تر از مبدا حرکت خود بنظر میرسد و در حقیقت فقط حالا است که باید برای خود مبدا حرکت انقلابی و بعبارت دیگر وضع ، مناسبات و شرایطی را پدید آورد که تنها با وجود آنها به

انقلاب معاصر خصلت جدی میدهد." (٤) (تاکید از ما)

جنبش انقلابی که در برابر خود تجربه پرارزشی را میدید آخرین نگاه را به پشت سر نمود و اینبار در وجود میلیونها کارگر و بیکار، دهها وصدها اعتصاب کارگری، جنبش های عظیم دهقانی و مبارزات قهرمانانه دهقانان و زحمتکشان کردستان مبدا نوینی را برای حرکت انتخاب نمود و بر علیه رهبران ضد انقلابی که جنبش ۵۶ ـ ۵۷ را خفه و سرکوب ساختند، شکل گرفت بی آنکه هیچ فتوی و دستور الهی گرفته باشد.

برای بورژوازی ـ هیچ چیز و مطلقا هیچ چیز ـ جز سرکوب این جنبش که با قیام بهمن ماه آغاز میشد (و او نطفه های چنین جنبشی را پیش از قیام بطور منظم به خون کشانده بود) در دستور روز قرار نداشت.

منـــــابـــــع :

۱۸ ــ نقش قهـــر در تـــاریـــخ ــ انگلس
۱۹ ــ مانیفست حزب کمونیست ــ مارکس ــ انگلس
۲۰ ــ آنتـــی دورینـــگ ــ انگلس
۲۱ ــ دیکتاتوری و توسعـــه در ایـــــران ــ فرد هالیدی
۲۲ ــ تاریخ حزب بلشویك ــ زینوویف